«کوکب دریّ»؛ تفسیر آیه مبارکه نور

- فصل اول: مَثَل نور الهی
  - مَثَل نور الهی
  - آیه نور؛ حضرت صدّیقه (س)
  - مقدمه اول : عظمت قرآن
  - مقدمه دوم: جَری و تأویل
  - تأویل: مقصود والا
  - جَری: پیدا کردن مصادق
  - بیان فقرات آیه شریفه
  - احادیث ذیل آیه نور
- فصل دوم: مَثَل ظلمات
  - «فی بیوت اذن الله»
  - مَثَل نور؛ مَثَل ظلمت
- فصل سوم: مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم
  - مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم
  - ریشه روابط انسان‌های عادی
  - ریشه روابط اهل بیت
  - اهل بیت و شیعیان

فصل اول: مَثَل نور الهی

مَثَل نور الهی

[1]بسم الله الرحمن الرحیم

> اللّهُ نُورُ السّمواتِ وَ الأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ في زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ يَهْدِي اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَضْرِبُ اللّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ

---

[1] متن پیش رو، تنظیم و گردآوری مطالبی است که در جلسات منبر فاطمیه سال ۱۳۹۶ در شهرستان تفت افاده شده است.

آیه نور؛ حضرت صدّیقه (س)

یک مجلسی بود همین ایام شهادت حضرت صدیقه - سلام الله علیها-، صاحب ِمنزل از ساادات جلیل القدر بودند وارد شدیم، به من فرمودند: اگر چند کلمه ای حرف می زنی، راجع به آیه مبارکه نور صحبت کن.

همین طور ابتدائ به ساکن چند کلمه ای صحبت کردم و طوری بود که مطلوب ایشان افتاد، الآن هم که مقدّر است که مزاحمتی بکنم، آن جلسه یادم آمد. گفتم مناسبت دارد در مجالس حضرت صدیقه - سلام الله علیها- آیات شریفه قرآن که مربوط به حضرت هست بحث بشود، هم مفادش و هم ارتباطش با حضرت - سلام الله علیها-

آیات متعددی در قرآن کریم مربوط به حضرت صدیقه - سلام الله علیها- است؛ سوره کوثر که معروف است، سوره مبارکه دهر معلوم است، آیه مباهله معلوم است، آیه تطهیر معلوم است، یکی آیاتی که اگر فرمایش امام معصوم نبود و تفسیر خود اهل البیت - علیهم السلام- نبود، قرار نبود ما خودمان حرفی بزنیم و تطبیقی انجام بدهیم امّا بحمدالله تعالی در ذیلش حدیث آمده، امام معصوم اسم برده اند وتطبیق کرده اند مطالب را و در مواردی توضیح خاصّ خودش را داده اند.

لذا ما چون خود اهل البیت - علیهم السلام - ارشاد فرمودند می توانیم بیشتر فکر کنیم، حرف بزنیم و ببینیم چه فرموده اند وچه جوری است که این آیه مبارکه به حضرت صدیقه کبری که صاحب این ایامّ و صاحب مجلس هستند مربوط می شود.

اصل این آیه مبارکه را همه همه شنیدند و می دانند چه آثاری دارد و چه خواصّی دارد.

مقدمه اول : عظمت قرآن

قرآن کریم است. اقیانوس معارف است.

«بعث فی الامیّین»

حاج آقای حسن زاده زیاد در درسشان می فرمودند: قرآن فرموده:« **هُوَ الذی بَعَثَ فی الاُمیّینَ رَسولاً منهم[1]**» خدا در بین کسانی که درس نخواندند و چیزی نمی دانند،پیامبر را مبعوث کرد.البته یکی از معانی اش این است که فرمودند، خدا بین این ها پیامبر را مبعوث کرد.

امیّون: بزرگان نوابغ بشر

بعد ایشان می گفتند: این «اُمیّین» می دانید یعنی چه؟ یعنی بزرگان نوابغ بشر، فارابی، ابن سینا، ملاصدرا، علامه حلی، شیخ طوسی، یک عمر درس خواندند امّا وقتی می رسند مقابل حضرت زانو می زنند قرآن می گوید:بیایید همه شما اُمّی هستید، نکته قشنگی بود استاد زیاد می گفتند[2].

منظور این که این قرآن است: **«بَعَثَ فی الاُمیّین»**، همه نابغه ها جمع بشوید! الآن می خواهد خدا متعال بر حبیب خودش خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله- آیه ای نازل بفرماید، معرفت بدهد به بنده های خودش، چه شروع فرموده؟

«الله نورُ السّموات و الأرض» در حدیث دارد که **«إنّ للقرآن بطناً وَ لبطنهِ بطناً إلی سَبعینَ بطناً[3]**»، هر آیه قرآن را که می بینید تا هفتاد تا عمق دارد، باطن و توضیح دارد.

---

[1] سوره الجمعه،آیه ۲

[2] قرآن كريم در سوره جمعه هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ؛ يعني همه امي هستند؛ يعني خداوند رسولي را في الاولين و الآخرين فرستاد كه نوابغ دهر، نظير فارابيها، شيخ طوسيها و علامه حليها و محقق طوسيها و ملا صدراها و ارسطوها و افلاطونها همه جمع شوند كه جناب خاتم الانبياء صلّي اللّه عليه و اله در ميانشان قرار بگيرد آنها خودشان همه اين آيه را ميخوانند كه هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ؛ يعني ما همه عوامي و ايشان عالمند. ما امّي و او عالم است و اگر نوابغ دهر جمع شوند و جناب رسول اللّه صلّي اللّه عليه و اله و وصي عليه السّلام در ميانشان باشد اينها ميگويند: ما امّي هستيم و جناب ايشان عالمند.(شرح فارسي الاسفار الاربعه، ج ۱، ص ۸۰)

آنقدر جان بالا و روح قوی است و ظرف حقایق نظام هستی می‌باشد و آنقدر عظمت وجودی دارد و آنقدر امثال ماها دوریم و دوریم که اگر واقع را بشكافيم **هُوَ الَّذي بَعَثَ في الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ؛** اگر نوابغ و يك مردها و يك فنهاي فنان در فنون مختلف، اين نوابغ دهر را در يكجا جمع كنيم و جناب

خاتم در ميان ايشان خودش را بشناساند و به حرف بياد اين نوابغ همه اعتراف ميكنند كه، **وُه الّذي بَعَثَ في الأُمّيّينَ رَسُولاً منْهُمْ:** اميين، يعنى نوابغ و فحول و بزرگان. آنقدر او عظيم است كه نوابغ اعتراف ميكنند كه «وه الذى». اوست عالم و دانا ما كه هستيم! **وَ آخَرينَ منْهُمْ لَمّا يَلْحَقُوا بِهِمْ** اين دربارۀ امام صادق است.(همان، ج١، ص ٥٠٦-٥٠٧)

[3] عنه عن أبيه عن علي بن الحكم عن محمد بن الفضيل عن شريس الوابشي عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سألت أبا جعفر ع عن شيء من التفسير فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت جعلت فداك كنت أجبتني في هذه المسألة بجواب غير هذا قبل اليوم فقال يا جابر إن للقرآن بطنا و للبطن بطنا و له ظهر و للظهر ظهر يا جابر ليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن إن الآية يكون أولها في شيء و آخرها في شيء و هو كلام متصل منصرف على وجوه(المحاسن ؛ ج2 ؛ ص300)

2- عن جابر قال: قال أبو عبد الله ع يا جابر إن للقرآن بطنا و للبطن ظهرا- ثم قال يا جابر و ليس شيء أبعد من عقول الرجال منه، إن الآية لتنزل أولها في شيء- و أوسطها في شيء و آخرها في شيء، و هو كلام متصل يتصرف على وجوه(تفسير العياشي ؛ ج1 ؛ ص11)

مقدمه دوم: جَری و تأویل

در آیات قرآن أنواع بحث ها را می شود مطرح کرد هر آیۀ قرآن تأویل دارد، هر آیۀ قرآن جَرْی دارد.

تأویل: مقصود والا

تأویل یعنی یک مقصود والا غیر مستفاد از ظاهر که محتاج به علم عصمت و علم لدنّی است؛ این می شود تأویل.

جَرَی: پیدا کردن مصادق

امّا جَرْیٰ، پیدا کردن مصادق یک آیه است[1].

اگر خدای متعال در قرآن مدح مؤمن می کند شما می توانید بگویید این مؤمن یعنی حضرت صدّیقه -سلام الله علیها- ، این إسمش تأویل نیست این جَرْیٰ است، آیه مدحی است بلند بالا برای کل مؤمنین، حضرت صدّیقه، پدرشان، همسرشان، أهل البیت رؤسای مؤمنین هستند اگر تطبیق کردیم، می شود جَرَی،

---

[1] و اعلم أن الجري (و كثيرا ما نستعمله في هذا الكتاب) اصطلاح مأخوذ من قول أئمة أهل البيت (ع).

ففي تفسير العياشي، عن الفضيل بن يسار قال: سألت أبا جعفر (ع) عن هذه الرواية؛ ما في القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن- و ما فيها حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع؛ ما يعني بقوله: ظهر و بطن؟ قال؟ ظهره تنزيله و بطنه تأويله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد، يجري كما يجري الشمس و القمر، كلما جاء منه شيء وقع الحديث.

و في هذا المعنى رواياتٌ أخر، و هذه سليقة أئمة أهل البيت فإنهم (ع) يطبقون الآية من القرآن على ما يقبل أن ينطبق عليه من المواردِ و إن كان خارجا عن مورد النزول، و الاعتبار يساعده، فإن القرآن نزل هدى للعالمين يهديهم إلى واجب الاعتقاد و واجب الخلق و واجب العمل، و ما بينه من المعارف النظريّة حقائق لا تختص بحال دون حال و لا زمان، دون زمان و ما ذكره من فضيلة أو رذيلة أو شرعة من حكم عملي لا يتقيد بفرد دون فرد و لا عصر دون عصر لعموم التشريع.

و ما ورد من شأن النزول (و هو الأمر أو الحادثة التي تعقب نزول آية أو آيات في شخص أو واقعة) لا يوجب قصر الحكم على الواقعة لينقضي الحكم بانقضائها و يموت بموتها لأن البيان عام و التعليل مطلق، فإن المدح النازل في حق أفراد من المؤمنين أو الذم النازل في حق آخرين معللا بوجود صفات فيهم، لا يمكن قصرها على شخص مورد النزول مع وجود عين تلك الصفات في قوم آخر بعدهم و هكذا، و القرآن أيضا يدل عليه، قال تعالى: «يهدي به الله من اتبع رضوانه»: المائدة- 16 و قال: «و إنه لكتاب عزيز لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه»: حم سجدة- 42. و قال تعالى: «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون»: الحجر- ٩.

و الروايات في تطبيق الآيات القرآنية عليهم (ع) أو على أعدائهم أعني:روايات الجري، كثيرة في الأبواب المختلفة، و ربما تبلغ المئين، و نحن بعد هذا التنبيه العام نترك إيرادها في الأبحاث الروائية لخروجها عن الغرض في الكتاب، إلا ما تعلق بها غرض في البحث فليتذكر.(الميزان في تفسير القرآن، ج١،ص ۴١-۴٢)

این را هم باید دانست، که کلمه جری (تطبیق کلی بر مصادق)، که ما در این کتاب از آن بسیار نام میبریم، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت ع گرفتهایم.

مثل در تفسير عياشى از فضيل بن يسار روايت شده، كه گفت: من از امام باقر ع از اين حديث پرسيدم، كه فرمودهاند: هيچ آيهاى در قرآن نيست، مگر آنكه ظاهرى دارد، و باطنى، و هيچ حرفى در قرآن نيست، مگر آنكه براى او حدى و حسابى است، و براى هر حدى مطلعى است، منظورشان از اين ظاهر و باطن چيست؟ فرمود: ظاهر قرآن تنزيل آن، و باطنش تاويل آنست، بعضى از تاويلهاى آن گذشته، و بعضى هنوز نيامده، (يجرى كما يجرى الشمس و القمر)، مانند آفتاب و ماه در جريان است، هر وقت چيزى از آن تاويلها آمد، آن تاويل واقع ميشود،[1] (تا آخر حديث). و در اين معنا رواياتديگرى نيز هست، و اين خود سليقه ائمه اهل بيت ع است، كه هموارهيكآيه از قرآن را بر هر موردى كه قابل انطباق با آن باشد تطبيق ميكنند، هر چند كه اصال ربطى بمورد نزول آيه نداشته باشد، عقل هم همين سليقه و روش را صحيح ميداند، براى اينكه قرآن بمنظور هدايت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده، تا آنان را بسوى آنچه بايد بدان معتقد باشند، و آنچه بايد بدان متخلق گردند، و آنچه كه بايد عمل كنند، هدايت كند، چون معارف نظرى قرآن مختص بيك عصر خاص، و يك حال مخصوص نيست، آنچه را قرآن فضيلت خواندهدر همه ادوار بشريت فضيلت است، و آنچه را رذيلت ناپسند شمردهه، هميشه ناپسند و زشت است، و آنچه را كه از احكام عملى تشريع نمودهه، نه مخصوص بعصر نزول است، و نه باشخاص آن عصر، بلكه تشريعى است عمومى و جهانى و ابدى.(ترجمه تفسير الميزان ،ج1،ص ۶۶-۶۷)

بیان فقرات آیه شریفه

الف)«الله نور السماوات و الارض»

شروع آیۀ کریمه این است که: ﴿اللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرض»، خدای متعال نور آسمان ها و زمین است.

معنای نور

نور ≠ نور حسّی

معلوم است که اینجا مقصود از نور، این نوری که چشم ما از طریق خورشید یا از طریق لامپ، می بیند نیست؛ این نور که لحظه به لحظه از آن معدنِ خودش قطع بشود، محو و نابود می شود. الآن چراغ روشن است شما کلیدش را بزنید نور رفت، این نوری که بندِ به یک کلید است که تا بزنید می رود این می خواهد مَثَل قرار بگیرد برای خدای متعال؟!

مبدأ مطلقی که همیشه بوده و هست و خواهد بود بلکه فوق این حرف هاست مبدأ هم دارد وجود است قرآن کریم که می فرماید: «**نُورُ السَّمواتِ وَ الأرض**»، یعنی این نور (اشاره به نور لامپ) ؟!

این لحظه به لحظه باید طیِّ طریق کند، هرکجا بخواهید جلویش را بگیرید می گیرید. این نور حسّی که هر چه شما فکرش کنید سراپایش ضعف است؟ اگر نور از این طرف بیاید صورتتان را برگرداند، دیگر این نور را نمی بینید، نوری که حتماً باید به طرف او باشید تا ببینید، این چه چیزی است که خدای متعال -که برای خودش می خواهد مَثَل بزند- به این بزند؟ پس یعنی چه؟

۱. «الظاهر لنفسه، المظهر لغیره»

این نور غیر از نوری است که این چشم مادّی می بیند، بله اشتراکی دارد در این دنیا، نور خودش ظاهر است و هر چه را بخواهید ببینید بوسیلۀ او می بینید: «الظاهرُ لنفسه، المُظهرُ لغیره»، خب این یک چیزی شد[1].

پس اگر یک حقیقتی باشد که اصلاً نیازی ندارد دیگری ظاهرش کند، خودش ظاهر است همۀ دم و دستگاه خلقت، عوالم لایتناهی را هم ظاهر می کند ایجاد می کند این خوب است،

الآن نوری که اینجا هست دیگر نباید نور دیگری بیاید به ما نشانش بدهد. خودش را می بینیم شما نوری را پیدا کرده اید بگویید نور دیگری بیاورید تا نور قبلی را ببینیم؟ نور نیاز ندارد

به نور، ولی چیزهای دیگری که نور ندارند توسط این نور آشکار می شوند.

در آن فقر دعا منسوب به حضرت سیدالشهداء - سلام الله علیه هست:« **أ لغَیرکَ منَ الظهور ما لیسَ لکَ حتّی یکونَ هُوَ المُظهر لک**[2]» خدایا تو از همه چیز ظاهرتر هستی و هرچه غیر از تو هست تو او را ظاهر می کنی، این معنا اگر باشد به معنای عقلانی بلند است، هر کس درکش بکند خوشا به حالش!

بعد مراجعه می کند می بیند قرآن کریم می فرماید:«**الله نورُ السّموات و َالأرض**»، خدای متعال ممکن نیست چیزی او را ظاهر کند وجودش از خودش است، ازلیّ است، ابدیّ است، امّا سماوات و أرض همه تاریکند، اگر بخواهند به وجود بیایند، به ظهور بیایند، خودنمایی کنند محتاج او هستند و لذا روی این بیان نیازی هم نیست به آنچه بعض مفسّرین گفته اند: «**الله منوّرُ السموات و الأرض**[3]»، خوب معلوم است وجودی که خودش روی پای خودش است فقیر نیست به دیگری محتاج نیست این همانی است که منوّر السموات و الأرض، مانعی ندارد تا اندازه ای که کسی به آیه مبارک مراجعه می کند چقدر بفهمد.

۲. هدایت

شما ببینید یکی از کارهایی که این نور حسّی انجام می دهد هدایت است؛ جایی که تاریک است، نور نیست، نمی توانید راه بروید، امّا یک شمع ضعیف می آید یک لامپ می آید یا خورشیدی است که نور قوی است که خدای متعال او را معدنِ أنوار حسّی قرار داده وقتی می آید همه جا را می بینید وقتی چشمتان دید به دیوار نمی خورید، به چاه نمی افتید، اگر جایی می خواهید بروید راه را پیدا می کنید به هدف می رسید.

نور وسیله هدایت است سبب هدایت است بوسیله اوست که به منزل می رسید، این هم معنا خوبی است. در روایت هم دارد:- هر کس هرچه فهمید از این آیه- « **الله ُنورُ السّموات و َالأرض**»، خدای متعال هدایتگر تمام آسمانها و زمین و هرکه در آنهاست[4] لحظه به لحظه مخلوقات نیاز به هدایت دارند، «**یَسئَلهُ مَن فی السّموات و الأرض کُلّ یَومٍ هُوَ فی شأن**[5]» دم به دم خلائق دست ِگدایی شان پیش گاه الهی دراز است، خدایا؛ لحظه بعد ندهی وامانده ایم.

فرعون به حضرت موسی چه عرض کرد؟ «**فمن ربّکما یا موسی قال رَبُّنا الذی أعطی کُلّ شَیئ خَلقَه ثُمّ هَدی**[6]»همه را ایجاد کرده بعد هم هدایت فرموده؛ پس هادی است.

نور کاری که ازش می آید هدایت کردن است به این معنا «**الله نورُ السّموات و َالأرض**»، ذرّه ای نیست در آسمان ها و زمین که هیچ لحظه ای محتاج هدایت نباشد، هادی ِو، هدایتگر ِو، بردن ِو بسوی آن چیزی که مقصد اوست کیست؟ خدای متعال است، امام فرمودند: «هاد ٍلأهل السموات و الأرض[7]» معنای خیلی روشن است و اگر نور به این معنا باشد خیلی خوب است. این یک مقدّمه ای بود.

۳. علم

دو معنای دیگر هم در کلمات هست:

«**اللهُ نورُ السّمواتِ و الأرض**»، اینجا نور بمعنای علم است «**العلمُ نور**[8]»، نور حسّی چیزهایی را ظاهر می کند در عالَم محسوسات شما می بینید امّا آن چیزی که واقعاً نور است علم است ولو چشم حسّی کار نکند[9] ،

من مثالی را عرض می کردم؛ شما وارد می شوید به یک شهر بزرگی که هنوز آن شهر را ندیده بودید یک آدرس در دست شماست می روید با یک زحمتی نزدیک می شوید به جایی تا خودتان را برسانید به این آدرس، می خواهید بروید منزل کسی، می روید داخل مغازه ای می بینید فروشنده ای نشسته، کنار او هم آقای نابینایی نشسته که ماردرزادی دوچشمش کور بوده، به صاحب مغازه می گویید: آقا این آدرس کجاست؟ نگاه می کند می گوید: من نمی دانم، شهر وسیع تهران است من هم تازه آمده ام مغازه ای دارم نمی دانم این آدرس کجاست.

همین که آدرس را می خوانید کسی که کور است می گوید: بیا منزل فلانی می خواهی بروی؟ بیا من بلدم همراه من بشو. آخر شما کور هستی خودت بیاید با عصا بروی چطور به من که دو چشم دارم و سرگردانم، مغازه دار هم دو چشم دارد و سرگردان، تو که چشمی نداری می گویی: بیایید من بلدم؟ آیا هیچ کس این اعتراض را می کند به شخصی که کور است؟ اصلاً فطرت ما این است اعتراض نمی کنیم؛ دنبال کور می رود تا به مقصد برسد. این کور سالهاست در این محل زندگی می کند و خانه آقا را بلد بوده راحت او را در این شهر بزرگ به درِ خانه رساند،

حال سؤال این است: این کور بینا بود یا کسی که آدرس می خواست؟ آنجایی که نیاز به علم است علم بینایی است این کور، چشمِ حسّی نداشت امّا علم داشت خانه فلانی کجاست، علم نور است «**العلمُ نور**» نور همه جا این نیست که نور حسّیِ ضعیف باشد پس «**اللهُ نورُ السّمواتِ و الأرض**»، اگر معنایش علم باشد یعنی چه؟ یعنی خدای متعال همه عالَم برایش مکشوف است، حاضر است در تمامِ تار و پود عالَم وجود، این هم یک معنایی است که گفته اند غیر از دو معنایی که دیشب عرض کردم، چقدر عالی است معلوم است علم نور است اصلاً هم ربطی به چشم حسّی ندارد فضا فضای دیگری هست،

۴. کتاب الله

همچنین «**اللهُ نورُ السّمواتِ و الأرض**» به کتاب خدای متعال هم معنا شده که آن هم درست است که منظور قرآن کریم باشد[10]،

ثقلین، لیلة القدر

حال بعد عرض می کنم ارتباط عجیبی است بین سه چیز: ثقلَین که همه می دانیم کتاب الله و عترتی، آن نقطه که این دو را به هم عطف می کند در دست همه ما داده اند، امام باقر- سلام الله علی - هم فرمودند: به آن با اهل سنّت احتجاج کنید[11]. آن چیست؟
لیلةالقدر، لیلة القدر آن خط مشترک، آن حدِّ فاصل و نقطه عطف بین ثقلین است.

هر کس روی لیلةالقدر بحث کند ناخودآگاه می رود به این که قرآن کریم در لیلة القدر نازل شده، عترت هم خود اهل بیت فرموده اند: لیلة فاطمه است[12] - سلام الله علیها- ، چه دستگاهی دارد این تعبیری که لیلةالقدر حضرت صدیقه هستند، دو تا ثقلَین هستند که لیلة القدر این دو تا را به هم وصل می کند، حال ببینید حضرت چه فرمودند؟ چقدر مضمون زیبایی است؟!

این مطلع آیه شریفه است حال این بحث ما نیست.

ب) «مثل نوره کمشکوه»

دنبال آیه که امام توضیح داده اند: «**مَثَلُ نُورِهِ کَمِشکاة**»، این خدایی که نور السموات و الأرض است می خواهد در آی شریفه برای خودش مَثَل بزند.

مَثَل خدای متعال چیست؟ «**کَمِشکاة**»

معنای «مشکات»

مشکات را مفسّرین دو معنا گفته اند:

۱.مرحوم طبرسی در مجمع البیان[13] اوّلین معنایی که برای مِشکات می گویند معنایی است که الآن خیلی متداول نیست ولی کسانی که یک کم، سن بالا باشند کاملاً آشنا هستند، در منزل ها یک تاقچه ای بود مخصوص چراغ، کُوّه[14] ای بود در اتاق که فقط چراغ می گذاشتند، عرب به این جایگاه چراغ می گوید: مِشکات[15].

۲. یک معنای دیگری هم دارد -که آن هم در مجمع البیان هست و مفسرین فرمودند-: یعنی جایی که مَشعَل را در آن می گذاشتند مثلاً گرمی گفتند: چلچراغ، یک پایه هایی باید باشد تا این چراغ ها را در آن بگذارند، محل استقرار چراغ و جایی که چراغ در آن قرار می گیرد که اگر آن نبود می افتاد، چراغ کارش نورافشانی است پایه می خواهد تا او را بگیرد و او نور بدهد این را می گفتند: مِشکات.

معنای فقره براساس مشکات به معنای کوّه

حالا توضیحی برای معنای اوّل عرض بکنم: جایی را می گذارند در اتاق برای چراغ. آی شریفه می فرماید: این تاقچه را در نظر بگیرید، مَثَل نور خدای متعال «**کَمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»، یک چراغ در این کُوّه و تاقچه گذاشته،

«**المِصباحُ فی زُجاجَة**»، این چراغ، پشت یک شیشه قرار دارد، قدیم ها آن شیشه هم بود اگر یادتان باشد تاقچه دوتا ورودی داشت یکی روبه اتاق بود شیشه ای می گذاشتند برای این که کسی نرود دست بزند به چراغ، حفاظ آن چراغ بود یک مَنفَذی هم از پشت بود دست می کردند چراغ را می گذاشتند،

«**کمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»، این جایی است که در آن مصباح قرار گرفته «**المِصباح فی زجاجة**»، این چراغ هم پشتش شیشه ای قرار گرفته،

می دانید این شیشه چگونه است؟ «**الزجاجة کأنّها کوکبٌ دریّ**»، این شیشه که پشت این چراغ قرار گرفته مانند یک ستاره تابناک نورافشانی می کند.

مصباح، زَیت[16] می خواهد؛ یک چیزی که سبب شود این چراغ نور بدهد، «**یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ زَیتونَةٍ لا شَرقیّةٍ وَ لا غربیّةٍ یَکادُ زَیتُها یُضیئ**»، این چراغ که این چنین نور می دهد می دانید زیتش، آن چیزی که او را روشن می کند از کجا آمده؟ از زیتون، درخت مبارکی که نه شرقی است و نه غربی، «**لا شرقیةٍ و لا غربیة یکاد زیتُها یُضیئ و لو لم تَمسَسهُ نارٌ**»،

همه جا وقتی می خواهد زَیتی نور بدهد باید مَشعَل ببرید روشنش بکنید تا نور بدهد، فتیله ای داشته باشد تا نور بدهد امّا این چراغ و زیتِ او از چیزهایی است که نیاز ندارد آتش بیاورید تا این آتش سبب شود نور بدهد، **«یکاد زیتها یُضیئ و لو لم تَمسَسهُ نارٌ»**، خودِ زیت او دارد نور می دهد چه برسد به آن چراغ.

زیت که خودش نور نمی دهد، زیت زمینه می شود که چراغ نور بدهد این آیه می فرماید: چراغی است که زیتش دارد نور می دهد، **«وَ لو تَمسَسهُ نارٌ نورٌ علی نور»**، هنوز زیتش که به مصباح نرسیده دارد نور می دهد دیگر وقتی مصباح می شود چه می شود؟، **«کوکبٌ دُرّیٌ»** لذا فرمود: **«نورٌ علی نور»**، خود زیتش نور است، مصباحش نور است این مصباح و زُجاجه با همه تشکیل نور می دهند مجموعش می شود: کوکبٌ دُرّیٌ، همه این ها با هم می شود یک ستاره تابناک، **نورٌ علی نور یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یَشاءُ**»
ببینید این مثالی است که خدای متعال دنبال **«اللهُ نورُ السموات و الأرض»** فرموده است.

بساطت خداوند؛ نور مرکب؟

حال سؤال: خدا یک وجود بسیط است یا چند چیز است؟

معلوم است که خدا واحد است، أحد است، صمد است، ترکیب که در خدا نیست، سؤال این است: چرا وقتی خدای متعال می خواهد مَثَل نور خودش را بفرماید به چیزی مثال می زند که تشکیل شده از چند چیز؟ همه مِشکات است، همه مصباح است، همه زجاجه است، همه درخت است وهم زیت است؟

خدایا! تو نور بسیط علی الاطلاق هستی، چرا وقتی می خواهی مثال خودت را بزنی پنج چیز را اسم می بری؟ بعداً همه چیزهایی اضافه می کنی که می شود بیشتر از پنج تا.

گفتیم: خدای متعال می فرماید: من نورم یعنی هدایت می کنم همه را، اگر می خواهید مَثَل این هدایت را برایتان توضیح بدهم، بخواهم این هدایت را مجسّمش کنم چاره ای ندارم چند چیز بگویم.

خدای متعال فرمود: **«نورُ السّموات وَ الأرض»**، همه آسمان ها را من به ظهور آوردم همه تاریکند من خودم روشن، همه را هم به وجود آوردم اگر بخواهم مَثَلی بزنم که این ها وسائط فیض من باشند، فیضی که همه را به وجود آوردم، این ها یکی آینه ای باشند که این را به ظهور آوردند چاره ای نیست. من ارتباطی بینشان قرار داده ام که باید چند چیز بگویم تا به آن ها مثال بزنم وإلاّ تاقچه و چراغ و مصباح که یک نور حسّی است که سراپایش ضعف است، ما کدام چراغ حسّی داریم که زیتش نور بدهد؟ امّا آیه می فرماید: این مَثَلی که برای شما زدم زیتش نور می دهد **«نورٌ علی نور»**

---

[1] و قد بين سبحانه هذه الحقيقة بأن له تعالى نورا عاما تستنير به السماوات و الأرض فتظهر به في الوجود بعد ما لم تكن ظاهرة فيه، فمن البين أن ظهور شيء بشيء يستدعي كون المظهر ظاهرا بنفسه و الظاهر بذاته المظهر لغيره و هو النور فهو تعالى نور يظهر السماوات و الأرض بإشراقه عليها كما أن الأنوار الحسية تظهر الأجسام الكثيفة للحس بإشراقها عليها غير أن ظهور الأشياء بالنور الإلهي عين وجودها و ظهور الأجسام الكثيفة بالأنوار الحسية غير أصل وجودها.(المیزان فی تفسیر القرآن، ج۱۵،ص۱۲۰-۱۲۱)

[2] أ يكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج إلى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل إليك عميت عين لا تراك [ترال] عليها رقيبا و حسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيبا(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج 1 ؛ ص۳۴۹)

[3] «الله نور السماوات و الأرض» اختلف في معناه على وجوه (أحدها) الله هادي أهل السماوات و الأرض و القمر و إلى ما فيه من مصالحهم عن ابن عباس (و الثاني) الله منور السماوات و الأرض بالشمس و النجوم عن الحسن و أبي عالية و الضحاك (و الثالث) مزين السماوات بالملائكة مزين الأرض بالأنبياء و العلماء عن أبي بن كعب و إنما ورد النور في صفة الله تعالى لأن كل نفع و إحسان و إنعام منه و هذا كما يقال فلان رحمة و فلان عذاب إذا كثر فعل ذلك منه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص۲۲۴)

[4] علي بن محمد عن سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال:- سألت الرضا ع عن قول الله الله نور السماوات و الأرض فقال هادي أهل السماء و هادي أهل الأرض و في رواية البرقي هدى من في السماء و هدى من في الأرض.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۱۱۵)

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال: سألت الرضا ع عن قول الله عز و جل- الله نور السماوات و الأرض فقال هادي أهل السماء و هادي أهل الأرض- و في رواية البرقي هدى من في السماوات و هدى من في الأرض.(التوحيد (للصدوق) ؛ ص۱۵۵)

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن العباس بن هلال قال: سألت الرضا ع عن قول الله عز و جل- الله نور السماوات و الأرض فقال هادي أهل السماء و هادي أهل الأرض- و في رواية البرقي هدى من في السماوات و هدى من في الأرض(معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص۱۵)

الرضا ع في تفسير قوله الله نور السماوات و الأرض قال هدى من في السماوات و هدى من في الأرض و في رواية هادي أهل السماوات و هادي أهل الأرض.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۱)

[5] سوره الرحمن، آیه ۲۹

[6] سوره طه، آیه ۵۰-۵۱

[7] الرضا ع في تفسير قوله الله نور السماوات و الأرض قال هدى من في السماوات و هدى من في الأرض و في رواية هادي أهل السماوات و هادي أهل الأرض.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۱)

[8] مصباح الشریعه،ص ۱۶

[9] ۷۶۲۹/- وعنه: عن علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن علي بن حماد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) وضع **العلم الذي كان** مثل نوره، يقول: أنا **عنده عند الوصي، و هو قول الله عز و جل: الله نور السماوات و الأرض** هاديالسماوات و الأرض، **مثل العلم** الذي أعطيته، و **هو نور** الذي يهتدى به، مثل المشكاة فيها مصباح، و المشكاة: قلب محمد (صلى الله عليه و آله)، و المصباح:النور الذي فيه العلم.

و قوله: المصباح في زجاجة يقول: إني أريد أن أقبضك، فاجعل العلم الذي عندك عند الوصي، كما يجعل المصباح في الزجاجة، كأنها كوكب دري فأعلمهم فضل الوصي، ويوقد من شجرة مباركة فأصل الشجرة المباركة إبراهيم (عليه السلام)، و هو قول الله عز و جل: رحمت الله و بركاته عليكم أهل

البيت إنه حميد مجيد، و هو قول الله عز و جل: إن الله اصطفى آدم و نوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين* ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم لا شرقية و لا غربية يقول لستم بيهود فتصلون قبل المغرب،و لا نصارى فتصلون قبل المشرق، و أنتم على ملة إبراهيم (عليه السلام)، و قد قال الله عز و جل: ما كان إبراهيم يهوديا و لا نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين و قوله عز و جل: يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: مثل أولادكم الذين يولدون منكم، كمثل الزيت الذي يتخذمن الزيتون، يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: يكادون أن يتكلموا بالنبوة و لو لم ينزل عليهم ذلك»(البرهان في تفسير القرآن، ج۴، ص: ۶۷-۶۸)

[10] «مثل نوره» فيه وجوه:

(أحدها) أن المعنى مثل نور الله الذي هدى به المؤمنين و هو الإيمان في قلوبهم عن أبي بن كعب و الضحاك و كان أبي يقرأ مثل نور من آمن به

(و الثاني) **مثل نوره الذي هو القرآن في القلب** عن ابن عباس و الحسن و زيد بن أسلم

(و الثالث) أنه عنى بالنور محمد ص و أضافه إلى نفسه تشريفا له عن كعب و سعيد بن جبير فالمعنى مثل محمد رسول الله ص

(الرابع) أن نوره سبحانه الأدلة الدالة على توحيده و عدله التي هي في الظهور و الوضوح مثل النور عن أبي مسلم

(الخامس) أن النور هنا الطاعة أي مثل طاعة الله في قلب المؤمن عن ابن عباس في رواية أخرى(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص۲۲۴)

[11] و عن أبي جعفر ع قال: **يا معشر الشيعة خاصموا بسورة إنا أنزلناه تفلجوا** فو الله إنها لحجة الله تبارك و تعالى على الخلق بعد رسول الله ص و إنها لسيدة دينكم و إنها لغاية علمنا يا معشر الشيعة خاصموا ب حم و الكتاب المبين إنا أنزلناه في ليلة مباركة إنا كنا منذرين فإنها لولاة الأمر خاصة بعد رسول الله ص يا معشر الشيعة يقول الله تبارك و تعالى- و إن من أمة إلا خلا فيها نذير قيل يا أبا جعفر نذيرها محمد ص قال صدقت فهل كان نذير و هو حي من البعثة في أقطار الأرض فقال السائل لا قال أبو جعفر ع- أ رأيت بعيثه أ ليس نذيره كما أن رسول الله ص في بعثته من الله عز و جل نذير فقال بلى قال فكذلك لم يمت محمد إلا و له بعيث نذير قال فإن قلت لا فقد ضيع رسول الله ص من في أصلاب الرجال من أمته قال و ما يكفيهم القرآن قال بلى إن وجدوا له مفسرا قال و ما فسره رسول الله ص قال بلى قد فسره لرجل واحد و فسر للأمة شأن ذلك الرجل و هو علي بن أبي طالب ع قال السائل يا أبا جعفر كان هذا أمر خاص لا يحتمله العامة قال أبى الله أن يعبد إلا سرا حتى يأتي إبان أجله الذي يظهر فيه دينه كما أنه كان رسول الله مع خديجة مستترا حتى أمر بالإعلان قال السائل ينبغي لصاحب هذا الدين أن يكتم قال أ و ما كتم علي بن أبي طالب ع يوم أسلم مع رسول الله ص حتى ظهر أمره قال بلى قال فكذلك أمرنا حتى يبلغ الكتاب أجله.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۲۴۹-۲۵۰)

[12] فرات قال حدثنا محمد بن القاسم بن عبيد معنعنا عن أبي عبد الله أنه قال إنا أنزلناه في ليلة القدر الليلة فاطمة و القدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر و إنما سميت فاطمة لأن الخلق فطموا عن معرفتها أو من معرفتها الشك [من أبي القاسم] و قوله و ما أدراك ما ليلة القدر ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير من ألف مؤمن و هي أم المؤمنين تنزل الملائكة و الروح فيها و الملائكة المؤمنون الذين يملكون علم آل محمد ص و الروح القدس هي فاطمة ع بإذن ربهم من كل أمر سلام هي حتى مطلع الفجر يعني حتى يخرج القائم ع.(تفسير

فرات الكوفي ؛ ص۵۸۱-۵۸۲)

[13] المشكاة هي الكوة في الحائط يوضع عليها زجاجة ثم يكون المصباح خلف تلك الزجاجة و يكون للكوة باب آخر يوضع المصباح فيه

و قيل المشكاة عمود القنديل الذي فيه الفتيلة و هو مثل الكوة و المصباح السراج

و قيل المشكاة القنديل و المصباح الفتيلة عن مجاه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۷، ص ۲۲۴-۲۲۵)

[14] در معماری اوایل دورهٔ اسلامی کاربرد پنجره اندک و معمولترین نوع آن ــ در سرزمینهای عربی ــ کُوّه بود. کوّه دریچه ای کوچک و باریک بود که غالباً نزدیک سقف ساخته می شد (د. اسلام ، چاپ دوم ، ذیل «دار»؛ غالب ، ذیل «کوّ»). ظاهراً رعایت حریم خصوصی دیگران ، از دلایل کاربرد اندک پنجره در معماری اسلامی بوده است . بنابر روایتی ، اتاق خارجهٔ بن حُذافه در فسطاط پنجره هایی به سوی کوچه داشت و هنگامی که خبر آن به عمر رسید، ناظری فرستاد تا در صورت اشراف به بیرون آنها را خراب کنند (ابن دقماق ، قسم 1، ص 6). واژهٔ کوّه نیز مانند روزن در زبان فارسی معنایی خاص یافته و امروزه تنها به پنجره هایی گفته می شود که بیشتر در مأذنه ها تعبیه می شود (شهابی ، ذیل «کوّ »). واژه های نافذه ، قَمَریه ، قَنْدَلیه (رجوع کنید به سطور بعد) و مشربیه * نیز برای انواع مختلف پنجره در دوره های بعد و در سرزمینهای عربی به کار رفته است.(بنای دائرهٔ المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۸۲۹)

[15] در لغتنامه دهخدا در تفسیر مشکات آمده است: «طاقی فراخ که درآن چراغ نهند و قندیل گذارند»

[16] روغن چراغ

احادیث ذیل آیه نور

۱.دسته اول: تأویلی

خدایا چه چیزی می خواهی بفرمایی؟

اینجاست امام معصوم توضیح می دهند در تفسیر برهان[1] و سایر کتب ببینید چند تا روایات است با مضامین مختلف، بزنگاهش که مربوط مجلس ماست را عرض کنم:

آیه نور؛ خمسه طیبه

حضرت فرمودند: اگر مسأل هدایت و ظهور فیض کائنات است، مربوط می شود به جدّما- صلی الله علیه و آله.

خدای متعال می فرماید: من که نور سماوات و أرضم، عدّه ای را که از أنوار خودم هستند طوری قرارشان داده ام که از هیئت اجتماع این چند نفر است که مَثَل نور من به ظهور می رسد وإلاّ می شد یک چیز بسیط بگویند: مَثل من نوری است مثل شمس، شمس یکی است من هم یکی ام، خیلی روشن بود، آخر خدای متعال مَثَل خودش را بزند بگوید: مشکات و مصباح و زجاجه و زیت، آخر چرا؟ خیلی آی شریفه مهمّاست، خوشید که نور حسّی است یک لحظه خدا اشاره کند طُمسَت، فوری خاموش می شود، اینجا دستگاه دیگری است چند چیز باید این را توضیح بدهد این چند چیز باهم همراه است.

محور اجتماع: فاطمه زهرا سلام الله علیها

حضرت فرمودند: این کوکب دُرّیّ چه بود در آیه؟

مشکات و مصباح و شیشه همه دست به دست هم داد با درخت زیتون، شد کوکب دُرّی، فرمودند: می دانید خدای متعال از این کوکب دُرّی چه قصد کرده؟ مادر ما فاطمه -سلام الله علیها[2]-

عجب! پس هم مصباح داریم اینجا، زُجاجه داریم اینجا، خدای متعال می فرماید: مصباح در زجاجه است، « **الزجاجة کأنّها کوکبٌ دُرّیّ»،**

لولا فاطمه لما خلقتکما

دیدی همه جا محور، حضرت صدّیقه اند. شنیدی همه که «**لولا فاطمةُ لما خَلَقتُکُما**[3]»، این ها با هم مربوطند.

هم فاطمه و ابوها...

در حدیث کساء هم معروف است وقتی خدای متعال می خواهد معرّفی کند اصحاب کساء را و خمس طیّب را :« **فَقال الله: یا مَلائکتی و یا سُکّان سَمواتی... هُم فاطمةُ و أبوها و بَعلُها و بَنُوها**

»،

کوکب درّی

اینجا هم «**کوکب دُرّی**» محور نورافشانی است. در این آی مبارکه نور کأنّه این چند نور با هم جمع می شوند می شود «**کوکبٌ دُرّی**[4]»

این حدیث، حالت تأویل دارد برای آی شریفه. اگر این ها را امام معصوم نفرموده بودند کجا ما این را می فهمیدیم؟

روی این حساب، خدای متعال وقتی می فرماید: «**اللهُ نورُ السّمواتِ و َالأرض**»، مَثَل که می خواهد برای خودش بزند به یک مجموعه ای از اشیاء می زند، نمی گوید: مَثَلُ نوری کالشّمس، اصالً مقصود آی شریفه این نیست مقصودی که خدای متعال می خواهد از «مَثَلُ نورِه»، بگوید نرفته دنبال یک شیئ و یک چیز بسیط، رفته سراغ مجموعه ای از اشیاء؛ «**مَثَل نورِه کَمِشکاةٍ فیها مصباح المصباحُ فی زُجاجةٍ الزُجاجةُ کأنّها کوکبٌ دُرّیٌ یوقَد من شَجَرةٍ مُبارکةٍ زَیتونةٍ**»

ببینید چند چیز مطرح شد؛ هم این ها را خدای متعال در ارتباط با همدیگر قرار داده می خواهد مَثَل قرار بدهد برای «**مَثَلُ نورِه**»، چقدر با آن تأویلِ حدیث، زیبا بود خدای متعال می خواهد اینجا بگوید: مَثَل نور که هدایت و هدایتگری است ای وساطتِ فیض است چه جوری است؟ عدّه ای از وجودات مبارکه اند که این مَثَل را سر و سامان می دهند، این چندتا با هم باید مقصود خدای متعال را إفاده بکنند، این روایت در تفسیر قمی است که مرحوم بحرانی در تفسیر برهان هم آورده اند.

«نور علی نور»: امتداد فیض

فرمودند: می دانید «**نورٌ علی نور**» یعنی چه؟ یعنی این خمس طیّبه که شروع هدایت و مخزن نور ظهور عالم و هم دستگاه را دارند خاموش نمی شوند«**نورٌ علی نور**»، فرمودند: «**أی إمامٌ بعد إمام**[5]»

پس سیدالشهداء اگر شهید شدند قرار نیست این نور خاموش بشود در شدّت سختیِ روز عاشورا در آن وقتی که دیگر سخت تر از او نبود برای اهل البیت - علیهم السلام- خدای متعال وجود زینبی حجّت خودش را حفظ می کند در بستر مریضی.

نجات امام سجاد در قصر یزید

این را خودِ اهل سنّت نقل کرده اند:

اخذته سیوف آل ابی سفیان

ابن عساکر در تاریخ دمشق دارد می گوید[6]: وقتی امام سجاد - سلام الله علیه- در مجلس یزید بودند یکی از این ملعون ها که همه جا همه می شناسید گفت: یزید، حسین را که کشتند بچه هایش را همه کشتند فقط یک «علی» ماندہ این را هم بکش، فردا دوباره همین ها می گویند: وای، قُتِلَ أبوان، این ها را هم بکش از دستشان راحت بشو. به خیالشان کار دست خودشان است

یزید از نخوت و غرور خودش جوابی داد- ما که الآن قرن پانزدهم اینجا نشستیم می فهمیم خدای متعال در آن مجلس چه کار کرد- قدرت دست او بود، به حسب ظاهر برایش کاری نداشت دستور دهد امام سجاد - علیه السلام- را شهید کنند. امام - علیه السلام- اسیر بودند. یزید گفت: الآن ما کامل بر أریکه قدرت نشستیم اگر از آل أبی طالب یک نفر سر بلند کند،**أخذته سیوف آل**

أبي سفيان» در همان لحظ أوّل، تمام شمشیرهای آل ابی سفیان آنها را درو می کنند

امروز ما می دانیم یعنی چه؟ یعنی خدا می گوید: تو بنشین سر جایت، فعلاً به غرور خودت مشغول باش، تو اجازه ندارى حجّت ما را شهید کنی، ولی دل خوشی به غرور خودت، به این که اگر نمی کشم قدرت، دست ماست. «**نورٌ علی نور**»، قرار نیست این نور خاموش بشود ولو حجّت ما در مجلس یزید باشد که به حسب ظاهر یک آن، دستور یزید بس است که بزنید گردنش را.

«**نورٌ علی نور**»، حضرت فرمودند: «**إمامٌ بعد إمامٍ**»

«یهدی الله لنوره» : مهدی صلوات الله علیه

چقدر ختمش زیباست؛ «**یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یَشاءُ**»، این همه در آیه اسم نور و کوکب دُرّی بود همه را آمد و آمد، آخرین نور در آیه چیست؟ امام - علیه السلام- فرمودند: نور آخر، مهدی آل محمد - صلوات الله علیه- است[7].

«**یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یشاءُ**»، این نور را خدای متعال ذخیره می کند و به آن کسانی که خودش می خواهد، ایمان به او، هدایت به او، اتصال به وجود مبارک او را می دهد بَه بَه! ولی خودشان فرمودند: سختی هایی می آید که «لا یَبقی إلاّ مَن أخَذَ اللهُ عَلیهِ المیثاق[8]»، آن قدر سختی پیش می آید آن هایی که از یک جای دیگر چیزی با خودشان آورده اند آن ها سالم می مانند. از خدای متعال می خواهیم به حقّ أهل البیت علیهم السلام جمیعاً، حضرت صدیقه کبری - سلام الله علیها- به همه ما منّت بگذارد یک لحظه ما را در دنیا و آخرت از این دستگاه اهل بیت جدا نفرماید.

۲. دسته دوم: جری

یک روایت دیگری هم از امام صادق- علیه السلام- از پدرشان - علیه السلام- هست که آن حالت جَرْی دارد: دنبال حدیثی که خواندیم این حدیث هست که وجه دیگری است و اصلاً تأویل نیست، ما می توانیم همین آیه شریفه را از باب أحسن الجَرْی و از باب بهترین مصداق برای صاحب مجلس، حضرت صدیقه - سلام الله علیها- بیاوریم، ولی خود روایت - فی حدّ نفسه- خیلی مهمّ و جالب است:

> **حدثنا حميد بن زياد عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى عن طلحة بن زيد عن جعفر بن محمد عن أبيه ع في هذه الآية «الله نور السماوات و الأرض» قال بدأ بنور نفسه تعالى «مثل نوره» مثل هداه في قلب المؤمن «كمشكاة فيها مصباح المصباح» و المشكاة جوف المؤمن و القنديل قلبه- و المصباح النور الذي جعله الله في قلبه «يوقد من شجرة مباركة» قال الشجرة المؤمن «زيتونة لا شرقية و لا غربية» قال على سواء الجبل لا غربية أي لا شرق لها و لا شرقية- أي لا غرب لها إذا طلعت الشمس طلعت عليها- و إذا غربت الشمس غربت عليها «يكاد زيتها يضيء» يكاد النور الذي**

> جعله الله في قلبه يضيء و إن لم يتكلم «نور على نور» فريضة على فريضة و سنة على سنة «يهدي الله لنوره من يشاء» يهدي الله لفرائضه و سننه من يشاء «و يضرب الله الأمثال للناس» فهذا مثل ضربه الله للمؤمن، قال فالمؤمن يتقلب في خمسة من النور، مدخله نور و مخرجه نور- و علمه نور و كلامه نور- و مصيره يوم القيامة إلى الجنة نور،
> قلت لجعفر بن محمد ع جعلت فداك يا سيدي إنهم يقولون مثل نور الرب قال سبحان الله ليس لله مثل- قال الله فلا تضربوا لله الأمثال.[9]

«عن الإمام الصادق - صلوات الله عليه- عن أبيه أبي جعفر - صلوات الله عليه-» ، در ذیل آیۀ شریفۀ «اللهُ نورُ السّمواتِ وَ الأرض»، حضرت فرمودند: **«بَدَءَ بنُورِ نَفسِهِ تعالی»**

ابتداء و محور آیۀ شریفه چیست؟ **«اللهُ نورُ السّمواتِ وَ الأرض»** بعد حضرت می فرمایند: **«مَثَلُ نُورِهِ»** یعنی چه؟ **«یَعنی مَثَلُ هِدایَتِهِ»**،

معنایی که عرض کردم جای خودش بود و تأویل بود، فقط این سؤال را در ذهن می آورد که دست ما کوتاه و خرما بر نخیل، آیۀ نور خواندید و این معانی عالی و راقی در کلام خدای متعال آمده بود، چ کسی بودند این وجودات مبارک؟ اهل بیت بودند، خمسۀ طیّبه بودند، چهارده معصوم - سلام الل علیهم- بودند تا آن آخر کار که امام - علیه السلام- فرمودند: **«یَهدی اللهُ لنُورِهِ مَن یشاءُ وُ یَهدی آلِ محمّد**[10]»، آخرین نوری که در آیۀ شریفه آمده بود ختم به وجود مبارک حضرت بقیة الل شد، در آن حدیثی که حضرت فرمودند. پس این همه آیات به ما ربطی نداشت آیۀ نور هم ما بخوانی یک نحو توسل به ذوات مقدّسه است، قرآن است آیۀ نور نازل شده به خود ما هیچ ربطی ندارد.

این حدیث خوب است، این حدیث می گوید: قرآن بطون دارد، تأویلات دارد، این آیۀ نور مربوط به ت تک مؤمنین هم هست، هیچ کس خودش را از این آیۀ نور دور نگیرد خدای متعال که فرمود: **«اللهُ نور السّمواتِ وَ الأرض مَثَلُ نُورِهِ»**، این مَثَل، خودت هستی اگر مؤمنی، قرآن دارد تو را می گوید، امام - علیه السلام- فرمودند: **«مَثَلُ هُداهُ فی قلبِ المؤمن کَمِشکاة»**، این مَثَل در وجود هر مؤمنی هست، لذا عرض کردم این حدیث با این زیبایی أجلّ مصادیقش خود حضرت صدیقه - سلام الله علیها- هستند امّا از باب جَرْی است نه تأویل، و فرق دارد با آن روایت دیشب. پس این روایت هم بالاترین مصادیقش خود حضرت هستند،**«والمِشکاةُ جَوفُ المؤمن والقَندیلُ قلبُهُ»**،

مشکات: قندیل

از مجمع البیان مرحوم طبرسی عرض کردم که مِشکات دو جور معنا شده این معانی که امام- علیه السلام- الآن می فرمایند، معنای دوّمی هست که دیشب اشاره کردم؛

مشکات تاقچه ای بوده در دیوار که ظاهر آن با شیشه ای مسدود می شده چراغ را در آن می گذاشتند ، «**المصباح فی زجاجه**»، یکی دری هم از پشت داشت که چراغ را می گذاشتند و بر می داشتند قدیم مرسوم و متداول بوده، این را دیشب توضیحش دادم. معنای دوّمی عرض کردم که مشکات دارد به معنای قندیل[11] است یا آن چیزی که پایه قندیل است[12].

چراغ خودش می خواهد نور بدهد امّا خودش همینطوری روی پایش نمی ایستد یک پایه می خواهد که چراغ را نگه دارد، چراغ ِافتاده هدایتگری نمی کند؛ پایه ای می خواهد که این چراغ را نگه دارد تا هدایت گری کند، خدای متعال در این آیه مشکات را شروع مَثَل خودش قرار داده «**کَمِشکاةٍ فیها مِصباحٌ**»،

تبیین معنای آیه

مَثَل خدای متعال در این که نور خودش را فرموده این چیزی است که شما مَشعل را، مِصباح را داخل او قرار می دهید، لذا امام - علیه السلام- فرمودند: این مشکات کیست؟ در اینجا هر کسی خودش را بپاید ببیند با خدا رابطه دارد یا نه؟ در قلب خودش احساس می کند این سفره صاحب سفره دارد یا نه؟ چشم هایش را ببندد ببیند می تواند با حیّ ِقیّوم ِخالق ِحاضر ِناظر، ارتباط برقرار کند یا نه؟ ببیند یک واهمه ای دارد از این که هر کاری نکند یا نه؟ اگر این حال را دارد بداند «مشکات» شروع شد اصل ایمان در وجود او هست باید تقویتش کند، باید به آن وجودانی که صحبت شد[13]، نگاه بکند.

مشکات: پیکره مومن

پس فرمودند: «**والمشکاةُ جوف المؤمن والقندیلُ قلبه**»، تمام این بدن شما و پیکر شما که روح شما هم در آن ظهور کرده این همان مشکات است،

قندیل: قلب مومن

قلب مؤمن چیست؟ چیزی است که واسطه می شود که مصباح در آن قرار بگیرد تا به وسیله ا بتواند از شجره مبارکه زیتونه کسب زیت کند، به عبارت دیگر قندیل آن چیزی است که سبب می شود بتواند زَیت برسد به چراغ، اگر این قندیل راهش بسته بشود و این مشکات برداشته بشود دیگر زیت به مصباح نمی رسد.

المصباح: نور در قلب مومن

بعد فرمودند: «**المصباحُ النوُر الذی جَعَلَهُ اللهُ فی قَلب المؤمن**» این چراغی که نور می دهد آن ایمانی است که خدای متعال در قلب مؤمن قرار داده است. خوشا به حال آن کسانی که از این نور بهره مندند، خدا را قسم می دهیم به صاحب این مجلس به حضرت صدّیقه کبری - سلام الله علیها- اگر این نور را به ما ندادی به حق حضرت، امشب این نور را به ما بدهد اگر ذرّه ای به ما عنایت فرموده به حقّ نور خودش این را بیشتر بکند، طوری نباشد چشم از این دنیا ببندیم و در حفره قبر عالَم تنهایی احساس خسارت بکنیم که این مطالب بود و توجه نکردیم.

شجره مبارکه: تمام وجود مومن

«**یُوقَدُ من شجرةٍ مبارکةٍ زیتونة**»، درخت مبارک زیتون چیست؟ «**الشَجَرَةُ المؤمن**»، این درخت زیتونی که این قلب را به پا نگه می دارد این نورانیت ایمان را بیشتر می کند این خود تمام وجود مؤمن است، اگر این مؤمن حرام بخورد این زَیتی که قرار است به قلبش وارد شود و او را نورانی کند، آیا نور ایمان را بیشتر می کند یا این نور را از بین می برد؟ پناه برخدا!

کلمات علماء یادم می آید که حاج آقا می فرمودند: یک مؤمن غذا می خورد اگر مواظب باشد می آید بالا از دستگاه گوارش به خون به رگها به قلب و به روح، می بینی شده ایمان، غذا خورده، شده ایمان، پناه بر خدا آن طرفش هم غذا می خورد می شود کفر نعوذ بالله[14].

پس این شجره خود مؤمن است شجره چطوری است؟ «**مَثَلَ کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّماءِ تُؤْتِی اُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها**[15]»، مؤمن اینجوری است «**کَلِمَةٍ طَیِّبَةٍ**»، درخت دو چیز دارد: هم ریشه دارد هم شاخه، هرکدامش نباشد، ناقص است.

دنبال همین آیه نور ان شاءالله به ترتیب می رویم جلو، ببینید قرآن چکار می کند؟

«نور علی نور»

می فرمایند: می دانید «**نورٌ علی نور**» یعنی چه؟

واجبات و مستحبات

حضرت به آن جهت کاربردی که نیاز داریم تا معرفت کامل بشود اشاره کرده اند فرموده اند: «**فریضةٌ علی فریضةٍ و سنّةٌ علی سنّةٍ**»،

نمازها؛ پله های یک نردبان

مؤمن اگر اهل نماز نباشد، اهل انجام واجبات نباشد آن چیزی هم که دارد از دستش می رود. باز تعبیری علماء یادم می آید که نماز ظهر خواندید باید یک پله باشد نه این که بگویید: نماز ظهر خواندم اینجا بودم نماز عصر خواندم رفتم یک قدم این طرف تر جلو یا عقب. نه، بگویید نماز ظهر خواندم در یک نردبان بودم در پله سوم بودم نماز عصر باید پله بالاتر برود پله چهارم[16].

«**فریضةٌ عَلی فریضةٍ**»، ببینید تعبیری امام - علیه السلام- را؛ واجب روی واجب، هرکدام پشت همدیگر به نحوی که او را می برد بالا،

جایگاه مستحبات

«**و سنّةٌ عَلی سنّةٍ**»، مؤمن به مستحبات هم نیاز دارد اینجور نیست که بگوید: حال ما واجبات را انجام بدهیم. بله هر وقت حال ندارد خدای متعال واجب نفرموده؛

امیرالمؤمنین فرمودند: «**إنّ للقُلوبِ إقبالاً و إدباراً**[17]»، دلهای شما گاهی رو می کند سرحال است نشاط دارد و گاهی حال ندارید، «**إذا أدبر فاقتصروا علی الفرائض**»، وقتی حال ندارید با زور عبادت نکنید، أقلّ واجب را انجام بدهید. اندازه ای که تارک الصلاة نباشید امّا نه این که انسان، کلّ عمرش بگوید: حال ندارم. وقتی که حال دارد مستحبّات را بخواند.

نوافل؛ تکمیل فرائض

امام - علیه السلام- فرمودند: «**إنّما یَقبَلُ اللهُ مِن صَلاةِ العَبدِ ما أقبَلَ فی صَلاتِهِ**[18]»، همان مقداری که دلت در نماز است خدا هم قبول می کند، آن اندازه که نیست ناقص است. شاید عبارت روایت دارد که راوی به گریه افتاد عرض کرد: ای ابن رسول الله؛ نماز ما که نماز نیست، دلمان در نماز نیست. حضرت فرمودند: اگر می خواهی تکمیل شود نافله بخوان[19].

خدای متعال، نافله را تکمیل فریضه قرار داده. سه رکعت نماز مغرب می خوانی دوتا دو رکعت هم نافله مغرب بخوان. اگر نقصی در نماز مغرب بوده این چهار رکعت نافله تکمیل می کند؛

«علامات المؤمن خمس[20]»، پنج علامت برای مؤمن است، یکی از آنها صلاة إحدی و خمسین است پنجاه و یک رکعت نماز علامت مؤمن است.

لذا حضرت فرمودند:**«فریضةٌ عَلی فَریضةٍ وَ سُنّةٌ علی سُنّةٍ یَهدی اللهُ لفَرائضِه وَ سُننِه مَن یَشاء، فَهذا مَثَلُ ضَرَبَهُ اللهُ للمؤمن»،** حضرت فرمودند: این آیه مبارکه **الله نور السّمواتِ وَ الأرض...»** مَثَلی است که خدای متعال برای مؤمن زده،

مومن و انوار خمسه

بعد فرمودند تعبیری که خیلی عالی است: **«فالمؤمنُ یتقلّبُ فی خَمسَةٍ من النّور»**، تمام سیر و مسیر و أوّل و آخر مؤمن، در نور است پنج نور:

۱.**«مَدخَلُهُ نورٌ»،** در هر کاری که وارد می شود واردشدنش سراپا نور است،

۲.**«مَخرَجُهُ نورٌ»،** از هر امری خارج می شود نور است، اگر امری را وارد شویم در بین راه متوجّه نبودیم دچار فتنه شدیم با ظُلمت خارج می شویم، ولی مؤمن مَدخلش نور است مَخرجش هم نور است، وقتی از امری فارغ هم می شود با نورانیّت خارج می شود. خدای متعال انشاءالله نصیب همه ما بکند، خیلی مهم است گاهی انسان وارد می شود با یک نیّتی و حسابی امّا در بین راه فتنه می آید،

۳و۴.**«وَ علمُهُ نورٌ وَ کلامُهُ نورٌ»،** علومی که در قلب او هست راه را بر او روشن می کند و حرفی که می زند نور است،

۵.**«وَ مَصیرُهُ یَوم القیامة إلی الجنّةِ نورٌ»،** فردای قیامت هم که محشور می شود تمام این مصیری که می خواهد برود به بهشت برسد سراپا روشن است و نور است به تردید نمی افتد.

سوره حدید

آیه شریفه ای در سوره مبارکه حدید است، سوره حدید خیلی سوره عجیبی است؛ امام سجاد - سلام علیه- فرمودند که خدای متعال می دانست در آخرالزمان أقوام مُتعمّقی می آیند، برای وضع حال آن ها دو سوره را نازل کرد، یعنی این دو سوره مال زمان خودشان نبوده اند، یکی سوره مبارکه توحید و دیگری سوره مبارکه حدید[21].

«هُوَ الأوّلُ وَ الآخر والظاهر وَ الباطن[22]...» چه آیاتی؟ و در کلّ سوره عجائب است؛ شش بار در این سوره کلمه نور بکار رفته یک بار کلمه حدید است، چه دستگاهی دارد، این شش کلمه نور که سوره حدید بکار رفته است!

می فرماید:

> **یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ بُشْرَاکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا ۚ ذَٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ[23]**

«**یَومَ تَرَی المُؤمِنینَ وَ المُؤمِناتِ**»، روزی که مؤمنین و مؤمنات را می بینی، «**یَسعَی نُورُهُم بَینَ أیدیهِم وَ بِأیمانِهِم**»، اگر ما‌شین می خواهد برود جلو چراغ می گذارند جلوی او، مؤمنین وقتی می خواهند بروند و به هدف خودشان برسند روشن و تابناک است، راه را برایشان نشان می دهند.

در ادامه می فرماید:

> **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ**[24]

«**یَومَ یَقولُ المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ لِلَّذینَ آمَنُوا**»، منافقینی که اینجا بودند امّا قدر این دنیا و این مسیر را ندانستند، به این هایی که دارند براحتی می روند می گویند: «**اُنظُرُونا نَقتَبِس مِن نُورِکُم**»، بر گردانید صورتهایتان را به طرف ما، تا نورتان به ما هم بتابد ما هم راه را پیدا کنیم. چه جواب می دهند؟

«**قیلَ ارجِعُوا وَرائَکُم**»، به آنها جواب داده می شود که این نور از جای دیگری آمده برگردید به دنیا، «**فالتَمِسُوا نُورًا**»، نور باید از آنجا تحصیل بشود، «**فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ**»، یکدفعه بینشان یک حائل میآید «**باطِنُهُ فیهِ الرَّحمَةُ وَظاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذابُ**»، تا آنجایی می رسد که آن هایی که این نور را ندارند می گویند: «**أَلَم نَکُن مَعَکُم**»؟ ما که در دنیا با شما بودیم چطور شده حالا دارید به سرعت می روید ولی ما در تاریکی گیر کرده ایم؟ «**قالوا بَلی وَ لکِنَّکُم فَتَنتُم أنفُسَکُم**»، بله ولی شما خودتان را به فتنه انداختید و به دنیا نگاه ِگذرا نکردید، «**وَتَرَبَّصتُم**» روزهایی بر شما گذشت در درنگ و صبر کردن، در شک کردن و واپس گشتن، «**وارتَبتُم**» شک کردید، «**وَ غَرَّتکُمُ الأمانی**» آرزوها شما را فریب داد، «**حَتّی جاءَ أمرُ اللهِ**» تا یک دفعه دیدی تمام شد، عمر رفت و هر راهی رفتنی رفتنی.

مَثَل نور خداوند: مؤمن دارای شؤون

حالا برگردیم به نکته ای که اوّل گفتم و تکرارش خوب است؛ حالا دیدی چرا خدای متعال وقتی می خواهد بگوید: «**اللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرض**»، نفرمود: «مَثَل نورُه کالشّمس»؟ شمس که یک چیز است دارد نور می دهد این هم نور حسّی که سراپا ضعف است.

مقصود از آی نور نباید به یک چیز زده شود، باید چیزی باشد که شئوناتِ دارد ولو یک مؤمن است امّا این یک مؤمن شجره است، ریشه دارد، میوه دارد، ساقه دارد، زیت دارد، وقتی می خواهند شجره را بگویند خیلی مهم است، نمی شود یک أمر گفت: «مَثَل نُورِهِ کالشَجَرَ»، مَثَل نور او یک امر نیست یک درخت است که باید بشناسیدش، این وجود خودتان است خودتان را باید بعنوان درخت ببینید آب نیاز دارد، غذا نیاز دارد، ریشه باید کارش درست باشد، چیزی بریزید پای درخت که سمّ باشد درخت را از بین می برد، ریشه ای که چیزی که نافع برای او باشد برایش نباشد از بین می رود، همچنین بیرونش اگر یخ زدگی بیایی درخت دیگر از بین رفت، نور زیاد باشد،

پس ببینید چه حکمت عظیمی در این آیه شریفه است خدای متعال با این آیه شریفه می خواهد بفرماید مَثَل بزند می گوید: مَثَل نور هدایت من یک مطلب نقطه ای نیست که فقط خواسته باشم حرف مَثَل بزنم از این مَثَل، می خواهم شما را به هدایتی که لایق شماست کمال شماست برسانم.

---

[1] ۷۶۲۹/- وعنه: عن علي بن محمد، عن علي بن العباس، عن علي بن حماد، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «إن رسول الله (صلى الله عليه و آله) وضع العلم الذي كان عند عند الوصي، و هو قول الله عز و جل: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره، يقول: أنا هادي السماوات و الأرض، مثل العلم الذي أعطيته، و هو نوري الذي يهتدى به، مثل المشكاة فيها مصباح، و المشكاة: قلب محمد (صلى الله عليه و آله)، و المصباح:النور الذي فيه العلم.

و قوله: المصباح في زجاجة يقول: إني أريد أن أقبض‌ك، فاجعل العلم الذي عندك عند الوصي، كما يجعل المصباح في الزجاجة، كأنها كوكب دري فأعلمهم فضل الوصي، ويوقد من شجرة مباركة فأصل الشجرة المباركة إبراهيم (عليه السلام)، و هو قول الله عز و جل: رحمت الله و بركاته عليكم أهل البيت إنه حميد مجيد، و هو قول الله عز و جل: إن الله اصطفى آدم و نوحا و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين* ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم ال شرقية و ال غربية يقول لستم بيهود فتصلون قبل المغرب،و ال نصارى فتصلون قبل المشرق، و أنتم على ملة إبراهيم (عليه السلام)، و قد قال الله عز و جل: ما كان إبراهيم يهوديا و ال نصرانيا و لكن كان حنيفا مسلما و ما كان من المشركين و قوله عز و جل: يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: مثل أولادكم الذين يولدون منكم، كمثل الزيت الذي يتخذمن الزيتون، يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء يقول: يكادون أن يتكلموا بالنبوة و لو لم ينزل عليهم ذلك»(البرهان في تفسير القرآن، ج4، ص: ۶۷-۶۸)

[2] حدثنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد قال حدثنا محمد بن الحسن الصائغ قال حدثنا الحسن بن علي عن صالح بن سهل الهمداني قال سمعت أبا عبد الله ع يقول في قول الله الله نور السماوات و الأرض- مثل نوره كمشكاة المشكاة فاطمة ع فيها مصباح المصباح الحسن و الحسين في زجاجة الزجاجة كأنها كوكب دري **كأن فاطمة ع كوكب دري بين نساء أهل الأرض** يوقد من شجرة مباركة يوقد من إبراهيم عليه و على نبينا و آله السلام ال شرقية و ال غربية يعني ال يهودية و ال نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد العلم يتفجر منها و لو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء- أن يدخلوه في ولايتهم مخلصا و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم(تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص۱۰۲-۱۰۳)

5- علي بن محمد و محمد بن الحسن عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله بن القاسم عن صالح بن سهل الهمداني قال قال أبو عبد الله ع في قول الله تعالى- الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة فاطمة ع فيها مصباح الحسن- المصباح في زجاجة الحسين- الزجاجة كأنها كوكب دري **فاطمة كوكب دري بين نساء أهل الدنيا**- ويوقد من شجرة مباركة إبراهيم ع- زيتونة ال شرقية و ال غربية ال يهودية و ال نصرانية- يكاد زيتها يضيء يكاد العلم ينفجر بها- و لو لم تمسسه نار نور على نور إمام منها بعد إمام- يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله للأئمة من يشاء- و يضرب الله الأمثال للناس و قلت أو كظلمات قال الأول و صاحبه- يغشاه موج الثالث- من فوقه موج ظلمات الثاني- بعضها فوق بعض معاوية لعنه الله و فتن بني أمية- إذا أخرج يده المؤمن في ظلمة فتنتهم- لم يكد يراها و من لم يجعل الله له نورا إماما من ولد فاطمة ع- فما له من نور إمام يوم القيامة و قال في قوله- يسعى نورهم بين أيديهم و بأيمانهم أئمة المؤمنين يوم القيامة تسعى بين يدي المؤمنين و بأيمانهم حتى ينزلوهم منازل أهل الجنة(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۱۹۵)

[3] اي أحمد! ول الك المل خلقت الأفلاك، و ول ال علي المل خلقتك؛ و ول ال طاطمة المل خلقتكم (عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرك سيدة النساء إلى الإمام الجواد ؛ ج11-قسم1-طاطمة ؛ ص۴۴)

[4] امام باقر عليه‌السلام نيز در مقام تأويل آيه شريفه مثل كلمه طيبه كشجره طيبه اصلها ثابت(سوره ابراهيم، آيه ۲۴) مى‌فرمايند:

3- حدثنا أحمد عن الحسن بن محبوب عن مؤمن الطاق عن سلام بن المستنير قال: سألت أبا جعفر ع عن قول الله تعالى كشجرة طيبة أصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها قال الشجرة رسول الله ص نسبه ثابت في بني هاشم و **غصن الشجرة فاطمة** و فرع الشجرة علي أمير المؤمنين و أغصان الشجرة و ثمرها الأئمة و ورق الشجرة الشيعة و إن المولود ليولد فتورق ورقة و إن الرجل من الشيعة ليموت فتسقط ورقة قال جعلت فداك تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها قال ما يفتي الأئمة شيعتهم في كل حج و عمرة من الحلال و الحرام.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص۵۹)

[5] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص۱۹۵

[6] ولقد جاء رجل من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وسلم) فقال له قد أمكنك الله من عدو الله وابن عدو أبيك فاقتله اذا الغلام ينقطع اذا النسل فإنك ال ترى ما تحب وهم أحياء آخر من يزاع فيه يعني علي بن حسين بن علي لقد رأيت ما لقي أبوك من أبيه وما لقيت أنت منه وقد رأيت ما صنع مسلم بن عقيل فاقطع أصل اذا البيت فإنك إن قتلت اذا الغلام انقطع نسل الحسين خاصة وإلا فالقوم ما بقي منهم أحد طالبك بهم وهم قوم ذوو مكر والناس إليهم مائلون وخاصة غوغاء أهل العراق يقولون ابن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) ابن علي وفاطمة قتله وليس هكذا منهم طالع أخذته سيوف آل أبي سفيان (تاريخ دمشق، ج ۶۹، ص ۱۶۰)

[7] ۷۶۴۳/- روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: دخلت إلى مسجد الكوفة، و أمير المؤمنين (صلوات الله و سلامه عليه) يكتب بإصبعه و يتبسم، فقلت له: اي أمير المؤمنين، ما الذي يضحكك؟ فقال: «عجبت لمن يقرأ هذه الآية و لم يعرفها حق معرفتها». فقلت له: أي آية، اي أمير المؤمنين؟

فقال: «قوله تعالى: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة، المشكاة: محمد (صلى الله عليه و آله)، فيها مصباح، أنا المصباح. في زجاجة الزجاجة الحسن و الحسين (عليهما السلام)، كأنها كوكب دري و هو علي بن الحسين (عليه السلام)، يوقد من شجرة مباركة محمد بن علي (عليه السلام)، زيتونة جعفر بن محمد (عليه السلام) ال شرقية موسى بن جعفر (عليه السلام)، و ال غربية علي بن موسى (عليه السلام)، يكاد زيتها يضيء محمد بن علي (عليه السلام)، و لو لم تمسسه نار علي بن محمد (عليه السلام)، نور على نور الحسن ابن علي (عليه السلام)، يهدي الله لنوره من يشاء القائم المهدي (عليه السلام) و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم».(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج۴ ؛ ص۷۲)

[8] و روي عن أبي عبد الله ع أنه قال: و الله لتمحصن و الله لتطيرن يمينا و شمالا حتى ال يبقى منكم إلا الكل امرئ أخذ الله ميثاقه و كتب الإيمان في قلبه و أيده بروح منه و في رواية أخرى عنهم ع حتى ال يبقى منكم على هذا الأمر إلا الأندر فالأندر.(الغيبة للنعماني ؛ النص ؛ ص۲۶)

[9] تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص١٠٣و البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۶۹-۷۰

[10] ۷۶۴۳/- روي عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: دخلت إلى مسجد الكوفة، و أمير المؤمنين (صلوات الله و سلامه عليه) يكتب بإصبعه و يتبسم، فقلت له: اي أمير المؤمنين، ما الذي يضحكك؟ فقال: «عجبت لمن يقرأ هذه الآية و لم يعرفها حق معرفتها». فقلت له: أي آية، اي أمير المؤمنين؟

فقال: «قوله تعالى: الله نور السماوات و الأرض مثل نوره كمشكاة، المشكاة: محمد (صلى الله عليه و آله)، فيها مصباح، أنا المصباح. في زجاجة الزجاجة الحسن و الحسين (عليهما السلام)، كأنها كوكب دري و هو علي بن الحسين (عليه السلام)، يوقد من شجرة مباركة محمد بن علي (عليه السلام)، زيتونة جعفر بن محمد (عليه السلام) لا شرقية موسى بن جعفر (عليه السلام)، و لا غربية علي بن موسى (عليه السلام)، يكاد زيتها يضيء محمد بن علي (عليه السلام)، و لو لم تمسسه نار علي بن محمد (عليه السلام)، نور على نور الحسن ابن علي (عليه السلام)، يهدي الله لنوره من يشاء القائم المهدي (عليه السلام) و يضرب الله الأمثال للناس و الله بكل شيء عليم».(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج ۴ ؛ ص۷۲)

[11] قندیل. [ق ِ] (معرب ، ا ِ) چراغ. چیزی است که در آن چراغ می افروزند و آن معرب کندیل است. (از آنندراج رساله معربات). چراغ و چوند. (ناظم الاطباء). المصباح للسراج. ج ، قنادیل. (اقرب الموارد). چراغدان و فانوس. (ناظم الاطباء). || شمعدان. || کیه دان. پیه سوز. (ناظم الاطباء). (لغتنامه دهخدا)

چراغدان (قندیل و چلچراغ):از میان تجهیزات روشنایی سنتی دوره قاجار،چراغدانهای این دوره بیش از تمامی دیگر تجهیزات،به دست ما رسیدهاند. چراغدان یاقندیل و چلچراغ که میتوان آن ها را معادل لوستردر فرهنگ و زبانهای غربی دانست، از دیرباز در فرهنگ اسلامی از آن رو دارای اهمیت بود که غالبا در مساجد و بناهای دینی دیگری چون مقابر و زیارتگاهها به کار میرفت. بنا به گزارشهای مکرر منابع و اسناد، رسم دیرین اهدای قندیل و چلچراغ به عتبات و بقاع متبرک در دوره قاجار رونقی چشمگیر یافت،

چنانکه عضدالملک در شرح سفرش به عتبات در ۱۲۱۹ ه، سه باراز چلچراغهای اهدایی ناصرالدینشاه به آستانه های مقدس امام علی(ع)، امام حسین(ع)، و امامین عسکریین درنجف و کربلا و سامرا یادکرده است.

همچنین بروگش آلمانی در سفری که در نیمه های سده نوزدهم به قم کرد، از حدود چهارصد قندیل طلا در حرم و شبستان حضرت معصومه(س) سخن گفته که بیشتر آنها جواهرنشان بودند.(مقاله وسایل روشنایی در دوره قاجار)

جالب اینجاست که کلمه لوستر-که خود واژه ای فرانسوی است- در زبان انگلیسی به معنای Chandelier است که به نظر می رسد از کلمه قندیل گرفته شده باشد.

[12] و قوله جل و عز: مثل نوره كمشكاة فيها مصباح [النور: ٣٥].

قال أبو إسحاق: هي الكوة.

و قيل: هي بلغة الحبش.

قال: و المشكاة من كلام العرب.

قال: و مثلها- و إن كان لغير الكوة- الشكوة و هي معروفة، و هي الزقيق الصغير أول ما يعمل مثله.

و قال غيره: **أراد- و الله أعلم- بالمشكاة قصبة القنديل من الزجاج الذي يستصبح فيه**، و هي موضع الفتيلة في وسط الزجاجة شبهت بالمشكاة و هي الكوة التي ليست بنافذة.(تهذيب اللغة ؛ ج١٠ ؛ ص١۶۶)

و قيل المشكاة عمود القنديل الذي فيه الفتيلة و هو مثل الكوة و المصباح السراج

و قيل المشكاة القنديل و المصباح الفتيلة عن مجاه(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج7، ص ٢٢۴-٢٢۵)

[13] حضرات معصومين عليهم السلام

[14] واى بر ما اگر در خصوص خوردنيها و نوشيدنيها از حرام اجتناب نكنيم، زيرا همين غذاهاست كه منشأ علم و ايمان و اى كفر ما ميشود، و يك وقت نگاه ميكنيم و ميبينيم كه به زيد ايمان آوردهايم! از آيهى «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمينَ؛ و نزديك اين درخت نشويد، تا مبادا از ستمكاران شويد». استفاده ميشود كه همين اكل و تناول بود كه در سلسلهى علل و معاليل هبوط آدم عليهاالسلام قرار گرفت! انسانى كه قابليت مَلَك و فرشته شدن را دارد هرچند طرف مقابل آن در پستى اسفلالسافلين ميباشد در اثر خوردن و آشاميدن است كه نيروى آن در خون، و بالاخره اثر آن در اعضا، بلكه در روح و مغز و فكر انسان ظاهر ميشود.

علماى سابق كه آن همه در علم و عمل موفق بودند، و عمر با بركت داشتند و از انحراف فكرى سالم بودند، در اثر خوردن غذاى حلال و اجتناب از غذاهاى شبههناك بوده است.(در محضر بهجت، ج ١، ص ٣٣٧-٣٣٨)

[15] سوره ابراهيم، آيه ٢۴-٢۵

[16] روى إسماعيل بن الفضل عن ثابت بن ديناز الثمالي عن سيد العابدين علي بن الحسين ع قال ع :... و حق الصلاة أن تعلم أنها مرقاة إلى الله عز و جل و أنك فيها قائم بين يدي الله عز و جل فإذا علمت ذلك قمت مقام الذليل الحقير الراغب الراهب الراجي الخائف المسكين المستكين المتضرع المعظم لمن كان بين يديه بالسكون و الوقار و تقبل عليها بقلبك و تقيمها بحدودها و حقوقها(مكارم الأخلاق ؛ ص۴١٩)

[17] قال ع إن للقلوب إقبالا و إدبارا فإذا أقبلت فاحملوها على النوافل و إذا أدبرت فاقتصروا بها على الفرائض(نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ ص۵٣٠ حكمت ٣١٢)

اين مضمون از نبى مكرم صلى الله عليه و آله نيز نقل شده است:

و عنه عن علي بن معبد و أوغيره عن أحدهما ع قال قال النبي ص إن للقلوب إقبالا و إدبارا فإذا أقبلت فتنفلوا و إذا أدبرت فعليكم بالفريضة.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج٣ ؛ ص۴۵۴)

[18] و عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله ع قال: من صلى أقبل على صلاته لم يحدث نفسه و لم يسه فيها أقبل الله عليه ما أقبل عليها فربما رفع

نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها و إنما أمر بالسنة ليكمل ما ذهب من المكتوبة)المحاسن ؛ ج 1 ؛ ص٢٩)

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ع قال: إن العبد ليرفع له من صلاته نصفها و أ ثلثها و أ ربعها و أ خمسها فما يرفع له إلا ما أقبل عليه بقلبه و إنما أمرنا بالنافلة ليتم له ما نقص من الفريضة.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٣ ؛ ص٣٦٣)

علي بن إبراهيم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن حماد بن عيسى عن حريز عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر و أبي عبد الله ع أنهما قالا إنما لك من صلاتك ما أقبلت عليه منها فإن أوهمها كلها أو غفل عن أدائها لفت فضرب بها وجه صاحبها)الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج ٣ ؛ ص٣٦٣)

[19] ١٤١٥- ٣- عنه عن حماد بن عيسى قال حدثني بعض أصحابنا عن أبي حمزة الثمالي قال: رأيت علي بن الحسين ع يصلي فسقط ردائه عن منكبيه قال فلم يسوه حتى فرغ من صلاته قال فسألته عن ذلك فقال ويحك أ تدري بين يدي من كنت إن العبد لا تقبل منه صلاة إلا ما أقبل منها فقلت جعلت فداك هلكنا فقال كلا إن الله تعالى يتمم ذلك بالنوافل.(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج 2 ؛ ص٣٤١)

٧١٠٩- محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن بعض أصحابنا عن أبي حمزة الثمالي قال: رأيت علي بن الحسين ع يصلي فسقط ردائه عن منكبه قال فلم يسوه حتى فرغ من صلاته قال فسألته عن ذلك فقال ويحك أ تدري بين يدي من كنت إن العبد لا يقبل منه صلاة إلا ما أقبل منها فقلت جعلت فداك هلكنا فقال كلا إن الله متمم ذلك للمؤمنين بالنوافل.(وسائل الشيعة ؛ ج 5 ؛ ص٤٧٨)

[20] ١- روي عن أبي محمد الحسن بن علي العسكري ع أنه قال: علامات المؤمن خمس صلاة الإحدى و الخمسين و زيارة الأربعين و التختم في اليمين و تعفير الجبين و الجهر ب بسم الله الرحمن الرحيم(كتاب المزار- مناسك المزار(للمفيد) ؛ النص ؛ ص٥٣)

١- قل، إقبال الأعمال يوم العشرين منه يستحب فيه زيارة الحسين ع روينا بإسنادنا إلى جدي أبي جعفر الطوسي فيما رواه بإسناده إلى موالنا الحسن بن علي العسكري ع أنه قال: علامات المؤمن خمس صلاة إحدى و خمسين و زيارة الأربعين و التختم في اليمين و تعفير الجبين و الجهر ب بسم الله الرحمن الرحيم

(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج٩٥ ؛ ص٣٤٨)

[21] محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد قال قال: سئل علي بن الحسين ع عن التوحيد فقال إن الله عز و جل علم أنه يكون في آخر الزمان أقوام متعمقون فأنزل الله تعالى قل هو الله أحد و الآيات من سورة الحديد إلى قوله و هو عليم بذات الصدور فمن رام وراء ذلك فقد هلك.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج 1 ؛ ص٩١)

[22] سوره الحديد، آيه ٣

[23] سوره الحديد، آيه ١٢

[24] سوره الحدید، آیه ۱۳-۱۴

فصل دوم: مَثَل ظلمات

«فی بیوت اذن الله»

اصلاً مقصود آیۀ شریفه در اینجا بیان یک چیزهایی است که حتماً باید مجموعۀ امور باشد، ن
مقصودِ تأویلی وچه مقصودِ جری، که این ها را عرض کردم. حالا آیه ای که دنبالِ آیه است :

> فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ[1]

«بیوت» در روایات عامه

« فی بیوتٍ أذنَ اللهُ أن تُرفَعَ» این مَثَلی که خدای متعال فرموده در خانه هایی است که : **«أن تُرفَعَ وَ یُذکَرَ فیها اسمُهُ یُسبِّحُ له فیها بِالغُدُوِّ وَالآصال رِجالٌ لاتُلهیهِم تجارةٌ وَلا بَیعٌ عَن ذِکرِاللهِ»**

در کتاب «الدر المنثور» سُیوطی که برای أهل سنّت است کتاب معتبر و معروفی است، خودشان نقل کرده اند

> وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك وبريدة قال: قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآية {في بيوت أذن الله أن ترفع} فقام إليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله قال: بيوت الأنبياء فقام إليه أبو بكر فقال: يا رسول الله هذا البيت منها البيت علي وفاطمة قال: نعم من أفاضلها[2]

که ابوبکر اشاره کرد «**إلی بَیتِ عَلیٍ وَ فاطمَةَ – علیهماالسلام-** » و عرض کرد: « **یا رسول الله؛ أهذا البیت منهم؟**» آیا این خانه از آن خانه هاست؟ چرا این سؤال را کرد؟ چون قبلش پیامبر فرمودند: «**تلک بیوت الأنبیاء**[3]»،

این خیلی مهمّ است در تفسیر آن هاست، حضرت فرمودند: این آیه «**فی بیوتٍ..**» بیوت أنبیاست. ابوبکر اشاره کرد به بیت حضرت صدیقه - سلام الله علیها- گفت: أهذا البیت منها؟ خیلی عجیب است یعنی این بیت از بیوت نبوّت است؟

درست کأنّه این حدیث، مطابق حدیث ِمنزلت است که حضرت فرمودند: **«أما تَرضی أن تَکونَ منّی بمنزلةِ هارونَ من مُوسی[4]؟»** ای علی نمی خواهی منزلت تو منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ هارون که پیامبر بود. حضرت نفرمودند: **«إلاّ أنّکَ لَستَ بنَبیٍّ»**، بلکه نقل صحیح این است : **«إلاّ أنّهُ لا نَبیَّ بَعدی»**، ای علی چه کنم که بعد از من دیگر نبوّت نیست نه این که تو نبیّ نیستی، خیلی این دو عبارت فرق می کند و لذا شیعه می گویند: مقام أئمه ما از انبیا بالاتر است. چون نبوّت، ختم شده بعد از من نبیّ نیست امّا تو چون هارونی،

بیت علی و فاطمه؛ من افاضلها

لذا وقتی حضرت فرمودند:« **تلکَ بُیُوتُ الأنبیاء»**، ابوبکر گفت: أهذا البَیت منها؟ حضرت فرمودند: «نَعَم من أعالیها»

این بیت از بیوت ِبالا بالای این آیه شریفه است

---

[1] سوره النور، آیه ۳۶-۳۷

[2] كتاب الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۶، ص ۲۰۳

[3] [۱۹۷۰] أخبرنا ابن فنجويه قال: حدثنا أبو زرعة أحمد بن الحسين بن علي الرازي ، قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن سعيد الهمداني بالكوفة قال: حدثنا المنذر بن محمد القابوسي قال: حدثني الحسين بن سعيد قال: حدثني أبي عن أبان بن تغلب عن نفيع بن الحارث عن أنس وعن بريدة رضي الله عنهما قال : قرأ رسول الله - صلى الله عليه وسلم - هذه الآية: {في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه} إلى قوله {والأبصار} فقام رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: "بيوت الأنبياء". قال: فقام إليه أبو بكر - رضي الله عنه - فقال: يا رسول الله هذا البيت منها - لبيت علي وفاطمة؟ قال: "نعم من أفاضلها" (كتاب تفسير الثعلبي الكشف والبيان عن تفسير القرآن ط دار التفسير، ج ۱۹، ص ۲۷۳-۲۷۴)

[4] ٣٧٠٦ - حدثني محمد بن بشار: حدثنا غندر: حدثنا شعبة، عن سعد قال: سمعت إبراهيم بن سعد، عن أبيه قال: «قال النبي صلى الله عليه وسلم: لعلي: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى».(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ۵، ص ۱۹)

عن سعد بن أبي وقاص. قال:خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن أبي طالب، في غزوة تبوك. فقال: يا رسول الله! تخلفني في النساء والصبيان؟ فقال "أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؟ غير أنه لا نبي بعدي".(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ،ج ۴، ص ۱۸۷۰)

مَثَل نور؛ مَثَل ظلمت

در ادامه مَثَل نور، خدای متعال مَثَل ظلمت می زند، دنباله همین آیه است:

> وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ* أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا ۗ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ[1]
>
> « الذینَ کَفَرُوا أعمالَهُم کَسَرابٍ بِقیعَةٍ یَحسَبُهُ الظَمآنُ ماءً»

خدای متعال دو مثال می زند می فرماید: این کسانی که راه انبیاء را نرفتند از انبیاء فاصله گرفتند، این کوچه و جاده را کج کردند اعمالی که انجام می دهند مثل ِسراب می ماند سراب چه جوری است؟

در بیابان از دور می بینید که آب دارد موج می زند وقتی به آن می رسی می بینی پوچ است، از دور یک نمایی دارد «**حتّی إذا جاءَهُ لم یَجِدهُ شَیئاً وَوَجَدَ اللّهَ عِندَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ**» این مثال اوّل است که بحث ما نیست. مثال دوّم که مربوط به چیزی است که می خواهم عرض کنم: « **أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ**» خیلی عجیب است یک مثال دیگر در مقابل مَثَل نور، مَثَل اینهایی که راه انبیاء را نرفتند مَثَل ظلمات است،

عین همان سؤالی که در آن آیه شریفه عرض کردم، اینجا هم هست که می شد بفرماید: آن کافر مَثَلشان مَثَل لیل ِمُظلِم است، شب ِبسیار تاریک، ولی خدا می فرماید: نه، من مقصودی دارم از این مَثَل، مقصود ِمن از این مَثَل باید چند چیز باشد: « **أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ**» یک اقیانوس در نظر بگیرید خودش تاریک « **يَغْشَاهُ مَوْجٌ**» روی آن موجی می آید و بر تاریکی درون آن می افزاید« **مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ**» دوباره موج دیگری می آید تاریکی را اضافه می کند «**مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ**» تازه وقتی از این موج بالا بروید خورشید نیست بلکه ابر غلیظی گرفته «**ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ**» ظلمت ِروی ظلمت.

ظلمت های به هم بافته

آیا مثال زدن به شب تاریک بس نبود؟ نه، مقصود خدای متعال در تأویل این آیه شریفه که اهل البیت - علیهم السلام - فرموده اند، مقصود ظلمت های به هم بافته است؛ چندچیز دست به دست هم می دهد این ها را درست می کند، لذا حضرت فرمودند: هر کدام از کلمات ِاین آیه برای مراتبی است

که حقّ‌ِهدایت را، حقّ‌ِما اهل بیت را که خدای متعال، ما را مَثَل خودش قرار داده اینها غصب کردند، در روایت تک تک اینها را امام منطبق کرده اند بر غاصبین، ظلمت پشت ظلمت.

بیست و پنج سال خون دل خوردن شوخی است؟ آیات شریفه طوری حرف می زند که وقتی می خواهد در یک مَثَل، ظلمات را توضیح بدهد یک ظلمت نمی گوید،

«لم یکد یراها» ؛ «یکاد زیتها یضیء»

می گوید: چند تا دست به دست هم می دهند ظلمات درست می کنند، آن وقت است که می شود یک تاریکی که «إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها»می رسد به جایی که اگر دستش را بیاورد جلوی صورتش، دست خودش را هم نمی بیند.

در آیه نور فرمود «يَكادُ زَيْتُها يُضيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ» او اینجوری نور می دهد اینجا هم فرمود:« إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها» دوتا «یَکادُ» فرموده، ببینید چقدر تفاوت است؟

«و القمر اذا تلاها»

چه شد اینجا عدّه ای با هم مَثَل نور الهی را محقّق کردند، آنجا هم عدّه ای با هم مَثَل ظلمات را فراهم کردند. همیشه این سؤال در ذهن من می آمد که در سوره مبارکه شمس فرمود:وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا[2] » می فرماید: قسم به خورشید و تابندگی اش و قسم به ماه وقتی پشت سر خورشید می آید، آیا همیشه ماه پشت سر شمس می آید؟ چقدر می شود که اوّل ماه طلوع می کند بعد خورشید می آید، چرا آیه می فرماید: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»؟ مانعی ندارد خیلی وقت ها ماه بعد از خورشید می آید، ظاهر آیه شریفه مشکلی ندارد، امّا قرآن کریم طوری حرف می زند می گوید: به من د بدهید می خواهم چیزی دیگری هم به شما بگویم؛ چه کسی آن چیزی را مبیّن می کند؟ امام معصوم.

اگر امام نفرمایند که ما نمی فهمیم چه می خواهند بگویند. امام فرمودند: باطن این آیه این است که خدای متعال می فرماید: پیامبر من، شمس است «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»، پیامبر من می آید با چه خون دلی، بیست و سه سال اسلام نشر پیدا می کند «ضُحَاهَا»، بعد از حضرتش وصیّ و خلیفه او بالفصل «إِذَا تَلَاهَا»، فرمودند:

> قال: أخبرني أبي عن سليمان الديلمي عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال سألته عن قول الله عز و جل و الشمس و ضحاها، قال: الشمس رسول الله ص أوضح الله به للناس دينهم قلت: و القمر إذا تلاها قال ذلك أمير المؤمنين ع قلت: و الليل إذا يغشاها قال: ذلك أئمة الجور الذين استبدوا للأمر- دون آل رسول الله ص و جلسوا مجلسا كان آل رسول الله ص أولى به منهم، فغشوا دين رسول الله ص بالظلم و الجور- و هو قوله: و الليل إذا يغشاها، قال: يغشى ظلمهم ضوء النهار، قلت: و النهار إذا جلاها قال: ذلك الإمام من ذرية فاطمة ع يسأل عن دين رسول الله فيجلي لمن يسأله، فحكى الله قوله: و

> **النهار إذا جلاها[3]**

«**الشّمس رسول الله، وَالقَمَر امیرالمؤمنین**» خب حالا قرار گرفتیم، معلوم است که «**والقَمَر إذا تَلیها**» ماه پشت خورشید می آید. شاهد بعدی این که: «**وَالنّهار إذا جَلّیها وَاللّیل إذا یَغشاها**» نهار چه موقع بود؟ فرمودند: وقتی بود که حرف به راحتی زده می شد، هدایت رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم- علنی بود، منافقین هم دهانهایشان بسته بود.

امّا بعدش چه شد؟ «**وَاللّیل إذا یَغشاها**»، شب تاریکی می آید، بعد از آن روز که دیگر ظلمات است چقدر مناسب است، در زیارت آل یاسین هم هست که لیل، غاشی می شود (**السّلام عَلیکَ یا لیلا غاشیا**[4]) این ها بطون آیات شریفه است.

---

[1] سوره النور، آیه ۳۹-۴۰

[2] سوره الشمس، آیه ۱ و ۲

[3] تفسير القمي ؛ ج2 ؛ ص۴۲۴

11663- و عنه: عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن حماد، بإسناده إلى مجاهد، عن ابن عباس، في قول الله عز و جل: و الشمس و ضحاها، قال: هو النبي (صلى الله عليه و آله) و القمر إذا تلاها، قال: علي بن أبي طالب (عليه السلام) و النهار إذا جلاها، [قال]: الحسن و الحسين (عليهما السلام) و الليل إذا يغشاها بنو أمية.(البرهان في تفسير القرآن ؛ ج5 ؛ ص۶۷۱)

[4] الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج2، ص: 493 و المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: ۵۷۰

فصل سوم: مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم

مَثَل نور الهی؛ ریشه‌ها و لوازم

چطور است که معصومین - علیهم السلام- تأویل آیۀ مبارکۀ نور هستند ، مَثَل نورالهی و هدایت وساطت فیض الهی هستند و چطور است که نقطۀ مقابل آنها أعدای آنها ظُلمات‌اند و چیزی جز ظلمت نمی افزایند «**ظُلُماتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ**» این چه جوری است؟

ریشه روابط انسانهای عادی

این یک مطلبی است که اوّلش گاهی نیمه ظاهر است و گاهی مخفی است ،امّا وقتی تأمّل بکنید می بینید مطلب درستی است و آن یک کلمه است.

خودخواهی

شما با هر کس مرتبط می شوید با همدیگر یک نحو ارتباط، همدردی، صداقت، صفا، صمیمیت و اینها را می بینید نه دشمنی، هر جور رابطه ای برقرار می کنید وقتی خیلی خوب این رابطه را پی جویی کنید می بینید هر کسی شما را برای خودش می خواهد، این نکت خیلی مهمّی است که آدم بع از مدّتها به این می رسد مثال های عجیبی هم دارد سر ـجایش در بزنگاه ها می بینی عجب! اگر می گفته تو را می خواهم شما را برای خودش می خواهد. چنانچه حکماء هم گفته اند: «هر کس هر چه می خواهد برای خودش می خواهد[1]»

خود ـما هم همینطور هستیم، گاهی حتی ایثار می کنیم. ایثار که می کند، ایثار را یک جور کامل برای خودش می داند همه را هر جا هست، مشغول خودش هست. خودخواهی است. این مطلب مهمی است.

---

[1] در اين حقيقت ترديدی نيست كه انسان نوعی است كه در هم شئون زندگی خود مدنی و اجتماعی است و ساختمان وجودی سر تا پا احتياج انسان، و هم چنين تاريخ گذشتگان - تا آن جا كه در دست است - و هم چنين آزمايش افراد و طبقات نسل حاضر بدين حقيقت گواهی میدهند.

ولی آن چهست اين است كه اين نوع [انسان] به حسب آفرينش به گونهای ساخته شده كه هر چيز را برای خود میخواهد. انسان از نيروی طبيعت و از هم قوای وجودی بسايط و عناصر به نفع خو استفاده میكند.

انسان از هم نباتات (گياه و درخت) از ميوه و شاخ و برگ و ريشه و چوب و هيزم آنها رفع حاجت زندگ كرده و آنها را در راه مقاصد دوردست وسيله قرار میدهد.

انسان از اقسام و انواع حيوانات از گوشت و پوست و پشم و خون و شير و شاخ و حتی مدفوع آنها انتفاع برده و آنها را تربيت كرده و در راه مقاصد حياتی خويش استخدام میكند. آيا اين غريز فطری را كه در همه چيز به كار میبرد، در هم نوعان خود به كار نبرده و آنان را از اين كليّت استثنا میكند؟

و آيا انسان اجتماع خانوادگی (زناشويی) را برای اين میخواهد كه از همسر خود لذت و تمتّع ببرد يا لذت خود را برای منزل میخواهد؟ و آيا انسان اجتماع مدنی را برای اين میخواهد كه بهترين وسيلهای برای تأمين احتياجات زندگی اوست يا خود را برای مدنيّت میخواهد؟ و آيا اگر انسان برای خود هيچ سعادتی در اجتماع خانوادگی يا اجتماع مدنی نبيند باز آن اجتماع را خواهد طلبيد؟(مجموعه رسائل (طباطبائی))، جلد: ۱، صفحه: ۱۴۴)

همه بلاهايى كه سر انسان مىآيد از اين حبّ نفس است؛ [از اين] كه آدم خودش را دوست دارد. در صورتى كه اگر ادراك كند و واقعيت مطلب را وجدان كند، نفس خودش چيزى نيست، مال غير است؛ حب غير است. منتها به غلط اسمش را «حبّ نفس» گذاشتهاند. اين غلط، انسان را خراب مىكند. تمام گرفتاريهايى كه براى همه ما هست، براى اين حبّ جاه و حبّ نفس است. حبّ جاه است كه انسان را به كشتن مىدهد، انسان را به فنا مىدهد، انسان را به جهنّم مىبرد. رأس همه خطيئهها همين است:

رَأْسُ كُلِّ خَطيئَةٍ همين حبّ جاه و حبّ نفس است.

همه خطاها از اينجا بروز مىكند. انسان چون خود را مىبيند و خودخواه است، همه چيز را براى خودش مىخواهد؛ و هر كس مانع او بشود- و لو به تو هم باشد- با او دشمن مىشود؛ و هر چه را كه مىخواهد، چون براى خودش مىخواهد، حدود، ديگر قائل نيست، از اين جهت مبدأ همه گرفتاريها مىشود.(تفسير سوره حمد ؛ ص108-۱۰۹)

سالك راه خدا در ابتداى سلوك خود با پاى محبّت گام برمىدارد ولى پس از آنكه منازلى را سير نمود و كمالى فىالجمله حاصل كرد متوجّه خواهد شد كه محبّت امرى است مغاير با محبوب و لهذا سعى مىكند كه محبّت را كه تا به حال وسيله سلوك و نردبان ترقّى او بوده است رها كند، و آن وسيله را تا اينجا مؤثّر مىداند و از اينجا به بعد مضرّ و مانع راه تشخيص مىدهد. بنابراين از اينجا سالك فقط و فقط محبوب را در نظر داشته، و او را عبادت مىكند به عنوان محبوبيّت و بس، ولى چون قدمى نيز فراتر مىگذارد و منازلى را چند سير مىكند درمىيابد كه اين قسم از عبادت نيز خالى از شائبه شرك نيست زيرا در اين عبادت خود را عاشق و محبّ و خدا را معشوق و محبوب دانسته است و خودىّت با حبّ به محبوب مغايرت دارد، بنابراين نظر كردن به محبوب با وجود عنوان محبّ با عبادت ذات مقدّس خداوند متعال مغايرت و تنافى دارد، لهذا از اينجا سعى مىكند كه حبّ و عشق محبوب را فراموش كند تا به كلّى از تغاير و كثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد. و در اين موقع نيّت از سالك منتفى مىگردد زيرا ديگر شخصيّت و خودىّتى در ميان نيست تا نيّت از او صادر شود.

تا قبل از اين مرحله سالك طالب شهود و كشف و مكاشفه بود ولى در اين مقام به كلّى تمام آن اغراض را به خاك نسيان مىسپارد چون ديگر اراده و نيّتى نيست تا مراد و منويى را در نظر بگيرد. در اين حال چشم و دل سالك از ديدن و ندىدن و رسيدن و نرسيدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول پوشيده خواهد شد. از حافظ شيرازى است:

هر سخن جائى و هر نكته مقامى دارد	با خرابات نشينان ز كرامات مدال

مى نقل است كه گفت: «روز اوّل، دنيا را ترك كردم، و روز دوّم، عقبى را ترك كردم، و روز سوّم از ما سوى اللّه گذشتم، و روز چهارم پرسيدند: ما تريد؟ گفتم: ايدا ان ال ايدا».[1] و اين اشاره به همان مطلبى است كه بعضى در تعيين منازل اربعه گويند: اوّل، ترك دنيا. دوّم: ترك عقبى. سوّم: ترك مولى، و چهارم: ترك ترك، فتدبّر. و دارد از قطع طمع در زندگانى عبارت از اين مرحله است كه بسيار عظيم و كريوهاى مشكل است و عبور از آن صعب و دشوار و به اين آسانىها دست ندهد، چه سالك پس از تأمّل و دقّت فراوان باز مىيابد كه در تمام مراحل سير در اين مرحله خالى از قصد و نيّت نبوده است بلكه غايت و مقصودى را در سويداى دل خود منظور داشته است گرچه آن غايت عبور از مراحل ضعف و نقص و وصول به كمال و كمالات باشد. و اگر سالك با وسيله و آلت تجريد ذهن و خاطر بكوشد و باره به خود فشار آورد تا بخواهد از اين عقبه عبور كند و خود را از اين معانى و مقصودها عارى و مجرّد كند هيچ نتيجهاى عائد او نخواهد شد چه نفس اين تجريد مستلزم عدم تجريد است به علّت آنكه ال بد اين تجريد را سالك به داعيه غايتى بجا مىآورد و خود اين داعيه و نظر به غايت، نشانه و علامت عدم تجريد است.

روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی -رضوان الله علیه- این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چراهای نمودم، فرمود: «به وسیله اتّخاذ طریقه احراق میتوان این مسئله را حلّ نمود و این معضله را گشود. و آن بدینطریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند چون سرشت او با طمع است لذا منتج نتیجهای نخواهد شد و قطع طمع از او انچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالیتر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت طبعا امر خود را به خدا سپرده و از نیّت قطع طمع دست برمیدارد. این عجز و بیچارگی ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه میگردانند».

البتّه باید دانست که ادراک این معنی نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمیدهد بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقا ادراک کند خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمیکند.

و علّت اینکه این طریقه را احراق نامند برای آنست که یکباره خرمن هستیها و نیّتها و غصّهها و مشکلات را میسوزاند و از ریشه و بن قطع میکند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمیگذارد.

در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیّه استفاده شده است.

اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طیّ کند در مدّت قلیلی خواهد پیمود. یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع:

إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلایا و فتن، انسان میتواند به طرق مختلفی خود را تسکین دهد مثل اینکه متذکّر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد میشود و بدینوسیله کمکم خود را آرام میکند، ولی خداوند به وسیله طریقه احراقیّه و تلقین کلمه استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یکباره از میان برمیدارد زیرا اگر انسان متذکّر شود که خود او و هر چه از متعلّقات و ما یملک اوست ملک طلق خداست، یک روز به او داده و یک روز میگیرد و کسی را در آن حقّ دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیّت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیّل مینموده است البتّه در صورت فقدان متأثّر نخواهد شد، و توجّه به این نکته ناگهان راه را برای او هموار خواهد نمود.

ادراک اینکه خداوند انسان را از اوّل طمّاع قرار داده است مثل ادراک این میماند که غنیّ علی الاطلاق بنده را از اوّل فقیر آفریده و سرشت او را با فقر خمیر کرده است، لهذا اثبات فقر و اثبات سؤال که لازمه فقر است احتیاج به دلیل ندارد، کسی به فقیر نمیتواند ایراد کند که چرا سؤال و گدائی است، بنابراین سالک راه خدا نیز اگر در حین سیر فرض فقر فرض سؤال میکنی؟ زیرا حرکت طمع ورزد باید متوجّه باشد که خداوند خمیره هستی او را از اوّل با طمع سرشته است و به هیچ عنوان نمیتواند دندان طمع را بکشد و دست از طمع خود بشوید، و از طرف دیگر چون فناء در ذات احدیّت که رب اساس عبادت احرار پایهگذاری شده با طمع و نیّت سازگار نیست، بنابراین بیچاره شده و حال اضطرار و بیچارگی عجیبی پیدا میکند که همان حال، او را از خودی او که مستلزم طمع است عبور میدهد و پس از عبور از این مرحله دیگر انیّت و خودیّتی نیست که مستلزم طمع باشد.

(لب اللباب در سیر و سلوک ؛ ص۱۲۱-۱۲۶).تأمّل و فافهم.

ریشه رواب اهل بیت

خب اگر این طور است که هر کس، دیگری را می خواهد در واقع برای خودش می خواهد، از اینجا معلوم می شود اگر خدای متعال یک عدّه ای را فرمود: اینها مَثَل نور هدایت منَند، خدا جزاف گو نیست. به شوخی نمی آید بگوید: «**کمشکاة**»، که مشکات بشوند رسول الله - صلی الله علیه وآله- مصباح بشوند امیرالمؤمنین، زُجاجه بشوند سِبطَین، کوکب دریّ بشوند حضرت صدیقه - سلام الله علیها، این که شوخی جزاف نمی شود.

خداخواهی

خدا که برای این ها مثال هدایت می زند، می خواهد بگوید: اگر حضرت زهرا سلام الله علیها ما را می خواهند -الآن در قرن پانزدهم، پانزده قرن گذشته اینجا جمع می شویم و به یادشان مجلس می گیریم- این ها فرق دارند با همه جای دیگر، شما را برای خودشان نمی خواهند. شما را برای خدا می خواهند. برای خودتان می خواهند تا شما را به خدا برسانند. این است که ارزش پیدا می کند.

اگر ائمه معصومین مثل دیگران مردم را برای خودشان می خواستند، اصلش بر می گشت به خودخواهی. این که این وجودهای مبارک لیاقت پیدا می کنند که خدای متعال آنها را مَثَل هدایت قرار بدهد به خاطر این است که اگر ما را می خواهند، برای خدا می خواهند، برای کمال خودمان و خالق ما می خواهند.

حضرات؛ آینه محض الهی

آینه محض هستند. شما می روید جلوی آینه، صورت خودتان را می بینید و خودتان را اصلاح می کنید بعداً که بر می گردید،می پرسند: آیا آینه گرد بود یا مستطیل؟ شما می گویید: من اصلاً آینه را ندیدم.

خدای متعال اینها را آینه کمالات اسمای خودش قرار داده، یعنی چه؟ یعنی شک نکنید اگر در خانه حضرت سیدالشهداء می روید اصلاً حضرت، شما را برای خودشان نمی‌خواهند اگر برای خودشان می خواستند که مرآت الهی نبودند، این همه سفارش شده که اربعین بیایید کربلا برای زیارت جدم، برای چه؟ برای خودشان که همه مردم بگویند: حسین؟! کجا این طور است؟! وقتی آخر کار پرده ها کنار برود، می بینیم که ذرّه ای ما را برای خودشان نمی خواستند؛ برای خودمان می خواستند، برای خدای متعال می خواستند که ما به معرفت برسیم، این است که ارزش پیدا می کند.

«سقاهم ربهم شرابا طهورا»

مضامین عالی سوره دهر

آیات متعددی راجع به حضرت صدیقه - سلام الله علیها- و ائمه اطهار - علیهم السلام است: یکی در سوره مبارکه دهر است «**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ**

يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً[1]» مفسّرین می گویند: اینجا کلم«هل» بمعنای «بل» است[2] خب ما هم حرفی نداریم ولی اگر نگاه کنیم سوره برای چه کسی نازل شده؟ استفهام معنا پیدا می کند:« **امتَحَنَكِ اللهُ الَّذی خَلَقَكِ قَبلَ أن یَخلُقَكِ**[3]» ببینید دیگر نیاز نیست «هَل» را بمعنای «بَل» بگیرید، قرآن کریم است، سوره هم راجع به اهل عصمت نازل شده است. بسیار خوب. کل سوره راجع به خمس طیّبه است، آیاتی در این سوره است که هیچ کجای قرآن این چنین مضامینی نیست.

یکی را حاج آقا علاقه بند - خدا حفظشان کند و طول عمرشان بدهد- از مرحوم حاج شیخ غلامرضا نقل می کردند -چه نکات زیبایی استفاده می کردند ان شاء الله خداوند همه ما را به راه آنها ببرد و طوری نباشد از راه آنها منحرف بشویم. خدا منّت بر همه ما بگذارد به هدایت و بقای هدایت ان شاءالله- می گفتند: ببینید آیه می فرماید:«**إنّ الأبرارَ یَشرَبونَ مِن كأسٍ كانَ مِزاجُها كافوراً عَیناً**

یَشرَبُ بِها[4]» نفرمود:«**یشرب منها**» چشمه ای که از او می نوشند نه، بلکه می فرماید: چشمه ای که به او می نوشند. یعنی چه؟ دنبال آیه آمده: «**یُفَجِّرُونَها تَفجیراً**»: هرچه نهر اینجاست به اراده آن ها جاری می شود و ایجاد کنند نهر هستند و لذا دیگران باید از این نهرها بنوشند. چند آیه بعد می فرماید:« **قَواریرا مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدیرا**[5]»: چیزهایی که در بهشت هست آنها خودشان مقدّر اینها هستند و همه نظام و تکوینش دست خودشان است.

شراب طهور: طهارت از ماسوی الله

این مضامینی که در سوره دهر که راجع به خمس طیّبه است آمده، در سوره های دیگر نیست. می رسد تا کجا؟ تا آنجا که بَه بَه «**وَسَقاهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُورا**»

استادی هستند بزرگوار که سر درس مکرّر این را می گفتند: «خدا را گواه می گیرم اگر از روی تعصّب بگویم، یک عمر در بین کتابهای عرفان و کلام و فلسفه درس خوانده ام در این همه کتاب من ندیدم که این جمله امام صادق - سلام الله علیه که در ذیل این آیه گفته شده را گفته باشد[6].امام صادق - سلام الله علیه- در تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی که قبرشان در مشهد است در ذیل این آیه فرمودند:« **رَوَوهُ عَن جَعفَرِ بن مُحَمَّد - صلوات الله علیه- : یُطَهِّرُهُم عَن كُلِّ شَیءٍ سِوَی الله فَإذا طاهِرٌ مِن تَدَنُّس بِشَیءٍ مِنَ الأكوانِ إلّا الله**[7]»

دَنَس به چرکی و پلیدی می گویند، امام صادق می فرمایند: هر چه غیر خداست یک جور چرک و پلیدی است و خداوند متعال شرابی به آنها می دهد که ذرّه ای از چرک و پلیدی در آنها نیست.

حال دیدی عرض کردم سیدالشهداء که می فرمایند: بیایید در خانه من، ما را برای خودشان نمی خواهند؟ کسی که دَنَس دارد ما را برای خودش می خواهد، کسی که خدا شراب طهور به او داده و از تدنّس پاکش کرده ما را برای خدا می خواهد. خدا را شکر گزاریم که توفیق داد در این مجالس شرکت کردیم« **لإن شَكَرتُم لأزیدَنَّكُم**».

خانه اهل بیت: خانه خداوند

نکته ای که عرض کردم هم ضمیمه کنید که اگر می گویند: بیایید، برای خودشان نیست وقتی در خانه آنها می روید در خانه خدا رفته اید«**مَن أرادَ اللهَ بَدَءَ بِكُم وَمَن وَحَّدَهُ قَبِلَ عَنكُم**[8]»شما باب توجّه الهی هستید، چرا؟ چون هیچ از خودتان ندارید وقتی کسی سراغ شما بیاید سراغ خدا رفته است.

در اوّل دعا ندبه می خوانیم که خدای متعال از آنها عهد گرفته «**أَخَذتَ عَلَیهِمُ العَهدَ فی دَرَجاتِ هذِهِ الدُّنیا الدَّنِیَّة**» آنها هم به عهد خدا وفا کردند«**فَعَلِمتَ مِنهُمُ الوَفاءَ بِهِ فَقَبِلتَهُم وَ قَرَّبتَهُم**[9]»

---

[1] سوره الدهر، آیه ۱

[2] المعنی

«هل أتی» معناه قد أتی «علی الإنسان» أی أ لم یأت علی الإنسان «حین من الدهر» و قد کان شیئا «لم یکن شیئا مذکورا» لأنه کان ترابا و طینا إلی أن نفخ فیه الروح عن الزجاج و علی هذا الم أنه «لم یکن شیئا مذکورا» فهل هنا استفهام یراد به التقریر قال الجبائی و هو تقریر علی ألطف الوجوه و تقدیره أیها المنکر للصانع و قدرته أ لیس قد أتی علیک دهور لم تکن شیئا مذکورا ثم ذکرت و کل أحد یعلم من نفسه أنه لم یکن موجودا ثم وجد فإذا تفکر فی ذلک علم أن له صانعا صنعه و محدثا أحدثه و المراد بالإنسان هنا آدم (ع) و هو أول من سمی به عن الحسن و قتادة و سفیان و الجبائی و قیل إن المراد به کل إنسان و الألف و اللام للجنس عن أبی مسلم و قیل أنه أتی علی آدم (ع) أربعون سنة لم یکن شیئا مذکورا لا فی السماء و لا فی الأرض بل کان جسدا ملقی من طین قبل أن ینفخ فیه الروح و روی عطاء عن ابن عباس أنه تم خلقه بعد عشرین و مائة سنة و

روی العیاشی بإسناده عن عبد الله بن بکیر عن زرارة قال سألت أبا جعفر (ع) عن قوله «لم یکن شیئا مذکورا» قال کان شیئا و لم یکن مذکورا

و بإسناده عن سعید الحداد عن أبی جعفر (ع) قال کان مذکورا فی العلم و لم یکن مذکورا فی الخلق و عن عبد الأعلی مولی آل سام عن أبی عبد الله (ع) مثله

و عن حمران بن أعین قال سألت عنه فقال کان شیئا مقدورا و لم یکن مکونا،

و فی هذا دلالة علی أن المعدوم معلوم و إن لم یکن مذکورا و إن المعدوم یسمی شیئا فإذا حملت الإنسان علی الجنس فالمراد أنه قبل الولادة لا یعرف و لا یذکر و لا یدری من هو و ما یراد به بل یکون معدوما ثم یوجد فی صلب أبیه ثم فی رحم أمه إلی وقت الولادة و قیل المراد به العلماء و أنهم کانوا لا یذکرون فصیرهم الله سبحانه بالعلم مذکورین بین الخاص و العام فی حیاتهم و بعد مماتهم و سمع عمر بن الخطاب رجلا یقرأ هذه الآیة فقال لیت ذلک ثم یعنی لیت آدم بقی علی ما کان فکان لا یلد و لا یتألم(مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج10، ص ۶۱۴-۶۱۵)

قوله تعالی. «هل أتی علی الإنسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا» الاستفهام للتقریر فیفید ثبوت معنی الجملة و تحققه أی قد أتی علی الإنسان «إلخ» و لعل هذا مما قال من قدماء المفسرین: إن «هل» فی الآیة بمعنی قد، لا علی أن ذلک أحد معانی «هل» کما ذکره بعضهم.

و المراد بالإنسان الجنس. و أما قول بعضهم: إن المراد به آدم (ع) فلا یلائمه قوله فی الآیة التالیة: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة».

و الحین قطعة من الزمان محدودة قصیرة کانت أو طویلة، و الدهر الزمان الممتد من دون تحدید بدایة أو نهایة.

و قوله: «شيئا مذكورا» أي شيئا ذكر باسمه في المذكورات أي كان ذكر مثل الأرض و السماء و البر و البحر و غير ذلك و ال ذكر الإنسان لأنه لم يوجد بعد حتى يقال: الإنسان فكونه مذكورا كناية عن كونه موجودا بالفعل فالنفي في قوله: «لم يكن شيئا مذكورا» متوجه إلى كونه شيئا مذكورا ال إلى أصل كونه شيئا و لم يكن شيئا مذكورا و يؤيده قوله: «إنا خلقنا الإنسان من نطفة» إلخ فقد كان موجودا بمادته و لم يتكون بعد إنسانا بالفعل و لا آية و علامة تولوها من الآيات واقعة في سياق الاحتجاج يبين بها أن الإنسان حادث يحتاج في وجوده إلى صانع يصنعه و خالق يخلقه، و قد خلقه ربه و جهزه التدبير الربوبي بأدوات الشعور من السمع و البصر يهتدي بها إلى السبيل الحق الذي من الواجب أن يسلكه مدى حياته فإن كفر فمصيره إلى عذاب أليم و إن شكر فإلى نعيم مقيم.

و المعنى هل أتى- قد أتى- على الإنسان قطعة محدودة من هذا الزمان الممتد- غير المحدود و الحال أنه لم يكن موجودا بالفعل مذكورا في عداد المذكورات.(الميزان في تفسير القرآن، ج٢٠، ص ١٢١-١٢٠)

[3] العباس المنصوري قال حدثنا إبراهيم بن محمد بن عيسى بن محمد العريضي قال حدثنا أبو جعفر ع ذات يوم قال: إذا صرت إلى قبر جدتك فاطمة ع قل اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك ص و أتانا به وصيه ع فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما بالبشرى لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج ٦ ؛ ص١٠)

اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتى به وصيه فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(مصباح المتهجد و سلاح المتعبد / ج2 / ٧١١ / دعاء الموقف لعلي بن الحسين ع ..... ص : ٦٨٩)

2 السلام عليك اي ممتحنة، امتحنك الله الذي خلقك قبل أن يخلقك، فوجدك لما امتحنك صابرة، و نحن لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتانا به وصيه(الزيارة الكبير (لابن المشهدي) / ٧٩/ 2 - زيارة أخرى لها عليها السلام: ..... ص : ٧٩)

اي ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك فوجدك لما امتحنك صابرة و زعمنا أنا لك أولياء و مصدقون و صابرون لكل ما أتانا به أبوك صلى الله عليه و آله و أتى به وصيه فإنا نسألك إن كنا صدقناك إلا ألحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر أنفسنا بأنا قد طهرنا ووالينك.(المزار (للشهيد الاول) / 21 / زيارة فاطمة ع عند الروضة ..... ص : ٢٠)

[4] سورة الدهر، آية ٦

[5] سورة الدهر، آية ١٦

[6] امين الاسلام طبرسى در تفسير عظيم الشأن مجمع البيان در تفسير كريمه وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً از مروه له أتى، به تعبير «روح» صيغه جمع، نه «روى» صيغه مفرد مجهول، از امام صادق عليه السلام بدين مضمون روايت كرده است:

أى يطهّرهم عن كل شيء سوى اللّه إذ لا طاهر من تدنّس بشيء من الأكوان إلّا اللّه.

روح عن جعفر بن محمد عليه السلام.

در نوشتههايم گفتهام:

من رد امّت خاتم صلى اللّه عليه و آله و سلّم از عرب و عجم، كامى بدين پايه كه از صاقب آل محمّد رد غايت قصواى طهارت انسانى رواياتشده است، از هيچ عارفى و حكيمى نه ديدهام و نه شنيدهام.(وازه و يك كلمه ؛ ج ۲ ؛ ص۴۶۶-۴۶۷)

[7] قيل: يطهرهم عن كل شيء سوى الله إذ الطاهر من تدنس بشيء من الأكوان إلا الله ورووه عن جعفر بن محمد (ع)(مجمع البيان في تفسير القرآن،ج10،ص623)

اصل اين روايت در حقائق التفسير ابوعبدالرحمن سلمى ذكر شده است و پس از آن در الكشف و البيان ثعلبى:

قوله تعالى: و سقاهم

قال جعفر: سقاهم التوحيد في السر فنأى وه عن جميع ما سواه فلم يفيقوا الا عند المعاينه و رفع الحجاب فيما بينهم و بينه و اخذ الشراب فيها اخذ عنه فلم يبق عليه منه باقيه و حصله في ميدان الحصول و القبضه

قال جعفر قوله شراباً طهوراً طهرهم به عن كل ما سواه اذا الطاهر من يدنس بشيء من الاكوان.(و... حقائق التفسير (تفسير السلمي) ص ۳۶۵)

قال جعفر: يطهرهم به عن كل شيء سواه، إذ الطاهر من تدنس شيء من الأكوان.(الكشف و البيان (تفسير ثعلبي)، ج10، ص: ۱۰۵)

[8] و قل السلام عليك اي حجة الله و ابن حجته ... من أدار الله بدأ بكم بكم يبين الله الكذب بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحو ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب بها و بكم تنبت الأرض أشجارها و بكم تخرج الأشجار أثمارها و بكم تنزل السماء قطرها و رزقها(الكافي (ط - الإسلامية) / ج۴ / ۵۷۶/ باب زيارة قبر أبي عبد الله الحسين بن علي ع ..... ص : ۵۷۲)

من أدار الله بدأ بكم [من أدار الله بدأ بكم من أدار الله بدأ بكم]- بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحوا الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب- [تطلب] و بكم تنبت الأرض(كامل الزيارات / النص / ۱۹۹/ زيارة أخرى ..... ص : ۱۹۷)

من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم (من لا يحضره الفقيه / ج2 / 615 / زيارة جامعة لجميع الأئمة ع ..... ص : ۶۰۹)

بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده إليكم توجه بكم موالي لا أحصي ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم ورون الأخيار و هداة الأبرار و حجج الجبار (عيون أخبار الرضا عليه السلام / ج ۲ / ۲۷۶/ زيارة أخرى جامعة للرضا علي بن موسى ع و لجميع الأئمة ع ..... ص : ۲۷۲)

من أدار الله بدأ بكم و بكم يباعد الزمان الكلب و بكم فتح الله و بكم يمحو ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله ترة كل مؤمن يطلب (تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج ۶ / ۵۵/ ۱۸ - باب زيارته ع ..... ص : ۵۴)

بأبي أنتم و أمي و نفسي و أهلي و مالي و أسرتي من أدار الله بدأ بكم و من وحده قبل عنكم و من قصده توجه بكم موالي لا أحصي ثناءكم و لا أبلغ من المدح كنهكم و من الوصف قدركم و أنتم ورون

الأخيار و هداة الأبرار و حجج الجبار بكم فتح الله و بكم يختم و بكم ينزل الغيث* و بكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه و بكم ينفس الهم و يكشف الضر و عندكم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائكته(تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج۶ / ۹۹/ ۴۶ - باب زيارة جامعة لسائر المشاهد على أصحابها السلام ..... ص : ۹۵)

[9] اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك في أوليائك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك إذا اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زوال له و لا اضمحلال بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم(إقبال الأعمال (ط - القديمة) ؛ ج1 ؛ ص۲۸۵)

ثم قال السيد رضي الله عنه ذكر بعض أصحابنا قال قال محمد بن علي بن أبي قرة نقلت من كتاب محمد بن الحسين بن سفيان البزوفري رضي الله عنه دعاء الندبة و ذكر أنه الدعاء لصاحب الزمان صلوات الله عليه و يستحب أن يدعى به في الأعياد الأربعة و هو الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد نبيه و آله و سلم تسليما اللهم لك الحمد على ما جرى به قضاؤك في أوليائك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك إذ اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم الذي لا زوال له و لا اضمحلال بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم و قدمت لهم الذكر العلي و الثناء الجلي و أهبطت عليهم ملائكتك و كرمتهم بوحيك و رفدتهم(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج۹۹ ؛ ص۱۰۴)

بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية و زخرفها و زبرجها فشرطوا لك ذلك و علمت منهم الوفاء به فقبلتهم و قربتهم (زاد المعاد - مفتاح الجنان ؛ ص۳۰۴)

اهل بیت و شیعیان

۱.انتظار ائمه از شیعیان

لذا است که بعض تعبیرها در روایات خیلی عجیب است. یک روایت که من هم خودم مطالعه کرده ام، هم متعدّد عرض کرده ام، هر وقتی هم که مراجعه می کنم نمی‌توانم حال خودم را بگویم که چقدر این روایت زیباست! و آن نقش محوری دادن به آن چیزی است که ائمه معصومین علیهم السلام- از شیعه خودشان می خواهند.

روایت سدیر صیرفی

چون روایت مفصّل است- بیش از دو صفحه در کتاب «تحف العقول» است[1]- خلاصه آن و نکته اصلی که منظور من است را فهرست وار اینجا می گویم:

سدیر صیرفی می گوید: به همراه عدّه ای محضر امام صادق - علیه السلام- نشسته بودیم مردی وارد شد و در محضر حضرت نشست. حضرت فرمودند: «**مِمَّنِ‌الرَّجُل**»؟: چه کسی هستی از کجا آمدی؟ گفت: «**أنا من شیعتکم یابن رَسُولِ‌الله**»، من از شیعیان شما هستم، خب محضر امام معصوم که از همه چیز خبر دارند ادّعای شیعه ی حضرت بودن ادّعایی است! -عجب جلسه ای بود آن روز! چه مطالبی رد و بدل شد! - حضرت فرمودند: «**من أیِّ‌الشّیعَة؟**» از کدام نوع شیعه هستی؟ «**فَسَکَتَ الرَّجُل**»، مرد ساکت شد. دیگری پرسید: یابن رسول الله مگر شیعه چند جور است؟ فرمودند: شیعیان ما سه جورند «**شیعَتُنا فی السِّرِّ وَالعَلانیة، شیعتُنا فی العَلَن دُونَ السِّرّ،شیعتُنا فی السِّرّ دُونَ العَلَن**»: عدّه ای از شیعیان در ظاهر شیعه ما هستند ولی در باطن نیستند، عدّه ای در باطن شیعه اند در ظاهر نیستند، عدّه ای هم در باطن شیعه اند هم در ظاهر، بعد حضرت شروع کردند اینها را توضیح دادن، چون مفصّل است الآن مقصود من نیست خواستید مراجعه کنید بحمدالله تحف العقول دو سه تا ترجمه خوب دارد و در دسترس همه است.

حضرت توضیح دادن آن هایی که ظاهراً شیعه اند فرمودند: «**أسنَتُهُم مَعَنا و سُیُوفُهم عَلَینا**»: زبانشان با ماست امّا شمشیرشان، عملکردشان بر علیه ماست. شیعه ظاهری که باطناً شیعه نیستند.

در مورد آن که باطنش شیعه است نه ظاهرش هم مفصّل توضیح دادند،

امّا آن هایی که هم در سرّ و هم در علانیه شیعه اند فرمودند که خدا اگر آب از آسمان می فرستد به خاطر وجود آن‌هاست، چه تعریفی حضرت نسبت به آن‌ها کردند که باید چند جلسه در مورد فرمایشات حضرت صحبت بشود که چه فرمودند.

مقصود من این جاست. مردی که محضر حضرت آمده بود، دهانش را در محضر ولیّ‌خدا که آگاه به همه چیز هستند باز کرد و گفت: یابن رسول الله من ازشیعیان شما هستم فی السرّ و العلانیة، در محضر امام ادّعا کند بالاترین شیعه ای که فرمودی من هستم، اینجا کأنّه حضرت را ناراحت کرد، حضرت هم فقط یک کلمه فرمودند: «**تلکَ لَحمُ خالٍ**»: به ادّعا این معنا درست نمی شود. این شیعیانی که در ظاهر و باطن شیعه ما هستند، اوصافی دارند، صفاتی دارند. این صفات را باید ببینیم هست

ای نیست؟ اگر آن صفات هست بله. پرسیدند: آن صفات چیست؟ حضرت شروع کردند توضیح دادن، حال رسیدیم به مقصود من،

اولین وصف شیعه حقیقی

شما حدس می زنید اوّلین صفاتی که حضرت فرمودند چیست؟خیلی مهمّ است امام صادق - علیه السلام- دارند می فرمایند، ما اگر فکر کنیم شاید بگوییم :ولایت امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه- است ای تقوا ای ادب است، واقعاً این روایت عجیب است که مرتّب باید فکرش کنیم اینجا معلوم می شود چرا خدا سفارش کرده بروید در خانه شان؟

توحید

فرمودند: «**أَوَّلُهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ**» اوّلین قدم شیعه ما این است که توحید را شناخته، شیعه ای که توحید بلد نیست که شیعه ما نیست! ما کاری به مردم نداریم. ما آن ها را برای خودمان نمی خواهیم. ما مردم را برای خدا می خواهیم.

ب) امام زمان و درخواست دعا برای فرج

خیلی عجیب است یعنی امام عصر - صلوات الله علیه- که می فرمایند: برای من دعا بکنید یعنی من شما را به طرف خودم می کشانم، نه برای این که شما را برای خودم می خواهم. اوّل قدمی که بخواهی به طرف من بیایی، با توحید آشنا می شوی، موحّد می شوی، مبدأ عالم را می شناسی، هر وقت احساس می کنی داری از این دنیا می روی، یک نقطه حاصل عمر شما بشود بس است؛ آن یک نقطه این است که عالم صاحب دارد و من همین طوری اینجا نیامدم. فرد دیگری مرا اینجا آورده و همه امور مرا او تدوین کرده است او هم دارد می گیرد. این، کم حرفی است؟! «**أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ**»

مَثَل الهی این است که بگویند بیایید در خانه ام؟ نه می گویند: ما شما را برای خودمان نمی خواهیم شما را برای خدای متعال می خواهیم. خدا شما را آفریده و ما وسائط فیض او هستیم، می خواهیم شما را ببریم به آنجایی که کمال شماست.

این روایت ادامه دارد. خیلی هم عجیب است. دو صفحه روایت است و چه معارفی در این حدیث است.

ج) مجالس اهل بیت

اهل بیت در طول تاریخ هم کارشان این بوده، الحمد لله شما به مراتب این ها را از من بهتر می دانید وگرنه از باب باهانه ای ست که مجلسی باشد و یاد اهل بیت - علیهم السلام- بکنیم، شما ببینید مردم و شیعیان در طول تاریخ از درِ خانه اهل بیت چه چیزهایی دیده اند؟ چه کرامات آشکاری مثل خورشید دیدند؟ امّا این نکته را بفهمیم که اهل البیت اگر این ها را دارند نه برای خودشان است که آی مردم! بیایید درِ خانه ما. نه؛ بیایید درِ خانه ما که می خواهیم شما را ببریم درِ خانه کمال اهل البیت هم به همین است؛ لذا می شوند مَثَل نور الهی.

حاج آقا سید علی آقای مهدوی که از بزرگان فن هستند - حفظه الله- من از خودشان شنیدم حال ات من این قضیه را برای شما می گویم، هر کدام از شما ده تا قضیه نظیر این را در ذهنتان دارید، این یعنی از طرف ملکوت حسابی پشت این مجالس را دارند:

جسارت رضاخان به مجالس اهل بیت

رضا خان ملعون می آید و به خیالش می تواند با دستگاه سید الشهداء در بیافتد؛ روضه ها تعطیل، عمامه ها را بردارید، لباسها را کوتاه کنید چادرها را بردارید، دیگر دین تمام شد، این ها عجایب نیست؟ چه کارها می خواستند بکنند؟

فقط متوکّل را شنیده ایم که قبر مطهّر را به آب بست بعد از قرن ها کسی مثل رضاخان می آید. چه کارها کرد! من از پیرزنی که حدود صد و دوسالش بود و در همین یزد بود شنیدم، خدا رحمتش کند، گفت: آن زمانی که همه چیز را تعطیل کرده بودند، در همین حسینیه ای که خیابان از وسطش در

شده است و رضاخان عمداً این خیابان را وسط حسینیه انداخته بود[2] ، یزدی ها با چشم خودشان دیدند که روز عاشورا در وسط آن حسینیه -که آن زمان به آن میدان شاه می گفتند و الآن می گویند: میدان بعثت- زنهای بی حجاب آمدند و رژه رفتند. این یعنی چه؟ یعنی روضه که می خواندی که هیچ! جای آنجایی که روضه می خواندی در روز عاشورا زن های بی حجاب می آیند و رژه می روند. به همین سادگی تمام شد؟

بیچاره، سیدالشهداء را خدا بقائشان را ضمانت کرده است. یک جمله کوتاه، اعجاز حضرت زینب است. همه قدرت دست یزید است می گویند« **ایَزیدُ وَالله ِال تُمیتُ وَحیَانا وَال تَمحُ ذِکرَنا** [3]» قسم به خدا نمی توانی یاد ما را فراموش کنی خیال می کنی که می توانی. «**إنّ لِجَدّی الحُسین حرارةً فی قلوبِ المؤمنین ال تُبرَدُ أبدا**»کسانی که این ها را گفته اند اهل دروغ نبودند.

عنایت حضرت صدیقه به مجالس اهل بیت

حال منظور من این بود که آقای آسید علی آقا می فرمودند: پدر ما، که من ایشان را دیده بودم، هر شب جمعه در اصفهان مجلس روضه داشتند، هر هفته عده ای میآمدند و روضه ای برقرار می شد و والده ما هربار یک دیگ آبگوشتی برای اهل روضه بار می گذاشتند.

کم کم سنّ والده ما بالا آمده بود و برایش مهمان داری و آماده کردن غذا سخت بود، لذا پیش پدر ما آمد و گفت: آقا کمی سختم است که بخواهم هر هفته غذا درست کنم. اگر ممکن است، این مجلستان را بیاندازید قبل از نماز مغرب که تا مغرب مجلس تمام شود و همه بروند. پدر ما هم سریع قبول کرد. دید راست می گوید. سال ها زحمت کشیده و حالا هم برایش زحمت است. گفت: باشد این هفته که مهمانها آمدند به ایشان اعلام می کنیم که از این به بعد، قبل از مغرب روضه برقرار می شود.

می گفت: روز دوشنبه بود دیدیم مادرمان از خواب بیدار شده و گریه می کند. به پدرمان گفت: حاج آقا! روضه، همان شب جمعه باشد من آبگوشت را می پزم. گفتیم: چطور شد؟ شما که گفتید سخت است و زحمت دارد. فرمود: من همین دیشب خواب دیدم مجلس روضه مان برقرار است، قدیمی که روضه بود استکان و نعلبکی را می گذاشتند داخل دیس کوچک و قند هم می گذاشتند داخل آن دیس کوچک، خیلی اوقات هم قاشقی می گذاشتند داخل نعلبکی برای این که اگر کسی خواست چای را شیرین کند بتواند. گفت: دیدم مجلس تمام شد و حضرت صدّیقه - سلام الله علیها- همراه خانم دیگری وارد مجلس شدند حضرت فرمودند: این ها برای مجلس من زحمت کشیدند، بنویسید کارهایی را که کرده اند. خانمی که همراه بود، می نوشت. می گفت: من هم مواظب بودم مثل این که همه کارها را خبر دارد. حضرت فرمودند: نوشتی؟ خانم گفت: همه را نوشتم. حضرت فرمودند: آن قاشقی هم که پای نعلبکی می گذارند نوشتی؟ من از خواب بیدار شدم. دیدم بَه بَه! چه دستگاهی؟ چیزهایی که اصلاً به ذهن ما هم نمی آید، آنجا ریز ریزش را توجه دارند. ایشان گفت: من تا زنده ام شب های جمعه این آبگوشت را می پزم.

[1] كلامه ع في وصف المحبة لأهل البيت و التوحيد و الإيمان و الإسلام و الكفر و الفسق

دخل عليه رجل فقال ع له ممن الرجل فقال من محبيكم و مواليكم فقال له جعفر ع لا يحب الله عبد حتى يتولاه و لا يتولاه حتى يوجب له الجنة ثم قال له من أي محبينا أنت فسكت الرجل فقال له سديرو كم محبوكم يا ابن رسول الله فقال على ثلاث طبقات طبقة أحبونا في العلانية و لم يحبونا في السر و طبقة يحبونا في السر و لم يحبونا في العلانية و طبقة يحبونا في السر و العلانية هم النمط الأعلى شربوا من العذب الفرات و علموا تأويل الكتابو فصل الخطاب و سبب الأسباب فهم النمط الأعلى الفقر و الفاقة و أنواع البلاء أسرع إليهم من ركض الخيل مستهم البأساء و الضراء و زلزلوا و فتنوا فمن بين مجروح و مذبوح متفرقين في كل بلاد قاصية بهم يشفي الله السقيم و يغني العديم و بهم تنصرون و بهم تمطرون و بهم ترزقون و هم الأقلون عددا الأعظمون عند الله قدرا و خطرا و الطبقة الثانية النمط الأسفل أحبونا في العلانية و ساروا بسيرة الملوك فألسنتهم معنا و سيوفهم عليناو الطبقة الثالثة النمط الأوسط أحبونا في السر و لم يحبونا في العلانية و لعمري لئن كانوا أحبونا في السر دون العلانية فهم الصوامون بالنهار القوامون بالليل ترى أثر الرهبانية في وجوههم أهل سلم و انقياد قال الرجل فأنا من محبيكم في السر و العلانية قال جعفر ع إن لمحبينا في السر و العلانية علامات يعرفون بها قال الرجل و ما تلك العلامات قال ع تلك خلال أولها أنهم عرفوا التوحيد حق معرفته و أحكموا علم توحيده و الإيمان بعد ذلك بما هو و ما صفته ثم علموا حدود الإيمان و حقائقه و شروطه و تأويله قال سدير يا ابن رسول الله ما سمعتك تصف الإيمان بهذه الصفة قال نعم يا سدير ليس للسائل أن يسأل عن الإيمان ما هو حتى يعلم الإيمان بمن قال سدير يا ابن رسول الله إن رأيت أن تفسر ما قلت قال الصادق ع من زعم أنه يعرف الله بتوهم القلوب فهو مشرك و من زعم أنه يعرف الله بالاسم دون المعنى فقد أقر بالطعن لأن الاسم محدث و من زعم أنه يعبد الاسم و المعنى فقد جعل مع الله شريكا و من زعم أنه يعبد المعنى بالصفة لا بالإدراك فقد أحال على غائب و من زعم أنه يعبد الصفة و الموصوف فقد أبطل التوحيد لأن الصفة غير الموصوف و من زعم أنه يضيف الموصوف إلى الصفة فقد صغر بالكبير و ما قدروا الله حق قدره قيل له فكيف سبيل التوحيد قال ع باب البحث ممكن و طلب المخرج موجود إن معرفة عين الشاهد قبل صفته و معرفة صفة الغائب قبل عينه قيل و كيف نعرف عين الشاهد قبل صفته قال ع تعرفه و تعلم علمه و تعرف نفسك به و لا تعرف نفسك بنفسك من نفسك و تعلم أن ما فيه له و به كما قالوا ليوسف إنك لأنت يوسف قال أنا يوسف و هذا أخيفعرفوه به و لم يعرفوه بغيره و لا أثبتوه من أنفسهم بتوهم القلوب أ ما ترى الله يقول ما كان لكم أن تنبتوا شجرها يقول ليس لكم أن تنصبوا إماما- من قبل أنفسكم تسمونه محقا بهوى أنفسكم و إرادتكم ثم قال الصادق ع ثلاثة لا يكلمهم الله و لا ينظر إليهم يوم القيامة و لا يزكيهم و لهم عذاب أليم من أنبت شجرة لم ينبته الله يعني من نصب إماما لم ينصبه الله أو جحد من نصبه الله و من زعم أن لهذين سهما في الإسلام و قد قال الله و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة(تحف العقول ؛ النص ؛ ص٣٢٥ -٣٢٩)

[2] این میدان در زمان سابق به عنوان میدان شاه و بعدتر با عنوان میدان بعثت شناخته می شود. در سایت دانشنامه یزد در این باره می خوانیم:

در كتاب هاي تاريخي «تاريخ يزد» و «تاريخ جديد يزد» كه هر دو مربوط به قرن ٩ ه.ق هستند نام و يادي از «ميدان شاه» نيامده است؛ چرا كه طرح اين ميدان در آن زمان ها هنوز در انداخته نشده بود. اولين كتاب تاريخي يزد كه از اين ميدان نام مي برد «جامع مفيدي» مربوط به اواخر قرن ١١ است.

«استاد ايرج افشار» نخستين عمران اين مكان را كار «سيد غياث الدين بن شهاب الدين الحسيني» كه از اعيان و رجال قرن نهم يزد بوده مي دانند. «جعفر بن محمد جعفري» در اين باره مي نويسد: "در سال ٨٣٨ ه.ق (٨١٣ ه.ش) «امير غياث الدين علي» در «محله» در مدرسه عبد القادريه» در رس در «كوچه كامرانان» خانه اي عالي و باغچه و زيرزمين و ديوان خانه اي بنا كرد و ساباطي رفيع و منيع

بر در خانه. در آن ساباط، «آب تفت» جاري كرده .... در جنب خانه، حمامي عالي مرو حّ با مسلخ و بيت الماء و حياض قلتين عمارت كرده و حوض هاي سنگ مرمر تراشيده و در ميان حمام حوضي عالي ساخته ....."

اين ديوان خانه و حمام در شهر بسيار مشهور بود و «شرف الدين علي يزدي» در وصف آن شعر ها گفته است. حمام در سال ۸۴۳ ه.ق (۸۱۸ ه.ش) به اتمام رسيد و خود امير در سال 845 ه.ق (۸۲۰ ه.ش) وفات يافت.

درست صد سال بعد، در حوالي سال ۹۴۴ ه.ق (۹۱۶ ه.ش) «شاه طهماسب صفوي» وزارت و داروغگي يزد را به «شاه سيد نور الدين نعمت الله باقي يزدي» سپرد و خواهر خود «خانش بيگم» -دختر بزرگ- شاه اسماعيل- را به عقد وي درآورد. «شاه نعمت الله يزدي»، مهمان و نديده «شاه نعمت الله ولي» بود. «شاه طهماسب» كه كفايت و درايت «شاه نعمت الله يزدي» را سنجيده و ديده بود و به اين خاندان هم علاقه و دلبستگي داشت دست به اين نصب و وصل زد.

بنابراين آن دولت خانه به «شاه نعمت الله باقي» رسيد. او چنان در آباداني و عمران آن محله كوشيد كه محله اي كه امروزه با نام «محله ميدان شاه» مي شناسيم به نام خودش «محله نعمت الله خاني» يا «محله نعمت الله باقي» خوانده شد.

پس از وفات «شاه نعمت الله باقي» در سال ۹۷۱ ه.ق (۹۴۳ ه.ش)، حكومت يزد و دولت خانه و آن زمين به تنها پسرش «اامير غياث الدين محمد ميرميران يزدي» رسيد.

س از بيش از دو قرن از ساخته شدن ميدان اوليه، در اوايل قرن ۱۳ ه.ق، طرح «ميدان شاه جديد» به دست نخستين خواننين يزد در اندا خته شد.

«استاد ايرج افشار» با استناد به «جامع جعفري» معتقد است كه «حاجي علي نقي خان باقي» - پسر محمد تقي خان باقي- كه پس از پدر از سال ۱۲۱۴ تا ۱۲۱۹ ه.ق (۱۱۷۸ تا ۱۱۸۳ ه.ش) حاكم يزد بود در محله «نعمت الله خاني» حسينيه اي وسيع ايجاد كرد و به مناسبت آن كه متصل به «مسجد شاه طهماسب» بود به «ميدان شاه» اشتهار يافت.

اما «عبد الحسين آيتي» كه شايد پنج سال حكومت «علي نقي خان» را در برابر پنجاه سال حكومت پدرش و كار زياد اين ميدان، كوتاه مي دانسته، معتقد است عمده كار ساخت اين ميدان كار خان بزرگ بوده و مي گويد «محمد تقي خان» در مقابل «ميدان شاه قديم»، ميداني وسيع بنا كرد كه «ميدان شاه» نام گرفت و بعد از او، فرزندش «علي نقي خان» قسمت پاييني ميدان را گسترش داد.

زمان ساخت تكيه هم به احتمال زياد در همين ايام و به دست خان پسر باشد. از آن زمان تا حدود ۱۵۰ سال بعد، يعني تا اواسط «سلسله پهلوي» و تا قبل از خيابان كشي ها، «ميدان شاه» بزرگ و «ميدان شاه قديم» از ميان رفت. اين تكيه اش به همان شكوه ماندند ولي طي اين زمان نام و آثار «ميدان شاه قديم» از ميان رفت. اين عكس نوياب نيز مربوط به همين دوران شكوه است.

ميرزا محمد نواب رضوي» در خاطراتش مي نويسد: "رسم ولايت يزد اين بود كه شب و روز عاشورا، و «ميدان ميرچقماق» دستهٔ مي رفت به «دار الحكومه» و حكومت را دعوت مي كرد از برايِ آمدن به «ميدان شاه» و بردا شتن نخل و توسط محبوسين كه يكي دو تا مقصر را حكومت به آن ها مي بخشيد."

وي داستان ظهر عاشوراي محرم ۱۳۵۲ ه.ق (۱۵ ارديبهشت ۱۳۱۲ ه.ش) كه حكومت نخل برداري را ممنوع كرده بوده را چنين روايت مي كند: "...." «دسته علما» هم روانه شده در راه، مردم گلاب و نقل بر سر دستجات نثار مي كردند؛ وارد «ميدان ميرچقماق» شده و دور نخل گردش كرده، روانه «ميدان شاه» شدند و به محض ورود به «ميدان شاه» اهالي يزد دو دفعه نخل را بلند كردند و سه دفعه دور سكوي

وسط ميدان گردانيدند و بعد واعظين بالاي نخل رفته، هر يك روضه مفصلي خوانده و آمدند پاييني و روانه منزل خود شدند و اَلحَمدُ لله تَعالي خون از دماغ كسي نريخت ...."

«حسين بشارت» هم شمايل آن ميدان را در كتابش چنين وصف مي كند: "اين ميدان را از چهار طرف صفه هايي احاطه كرده بود. جبهه غربي آن، صفه هاي چهار طبقه و داراي كاشي كاري زيبا بود. وسط ميدان يك سكوي كثير الاضلاع به ارتفاع تقريبي يك متر بود كه آن را «كلك» (/k?.lak/) مي گفتند. گويا شب هاي عاشورا روي آن هيزم و آتش فراوان روشن مي كردند و اطراف آن تعزيه خواني مي كرده اند. ضمناً نقل بزرگ ها كه هنوز هم در گوشه ميدان مه‌جور افتاده به عنوان نمادِ ضريح «حضرت امام حسين» -ع- برداشته و در ميدان مي چرخانيدند."

«جلال گلشن» در خاطرات خود درباره كلك ميدان «اميرچخماق» مي نويسد: "در وسط ميدان يك هشت ضلعي تقريباً به بلندي 2 متر و قطر 1.5 متر ساخته بودند و يزدي ها به آن «كلك» مي گفتند كه يكي هم در «ميدان شاه» بود؛ آن را هم «كلك» مي گفتند. از اول عاشورا و شروع محرم، يزدي ها از زن و مرد و پير و جوان دور اين كلك شمع روشن مي نمودند و نذر مي كردند كه حاجتشان برآورده شود."

هر چه تاريخچه چند صد ساله اين ميدان از آغاز تا اوج، زيبا و افتخار آميز بود، در عوض تاريخچه چند ده ساله فروپاشي اين ميدان و تكيه بسيار دلخراش و ذلت آور است. «ميدان شاه» تنها يك فضا بناي معمولي نبود، بلكه سرمايه اي ملي و تجديد ناپذير بود كه ويران شد. «استاد محمود توسلي»، مجموعه «ميدان شاه» و «ميدان اميرچقماق» و راسته بازار بين اين دو را از جمله غني ترين مجموعه فضاهاي شهري در ايران مي دانند كه متاسفانه با ندانم كاري انبوده شده اي به اين روز افتاده اند. ايانيكه با آغاز مدرنيته و خيابان كشي ها شروع شد.

"ورود اتومبيل و احداث خيابان ها را مي توان مهم ترين عامل تغيير شكل و بافت شهر دانست." خيابان كشي ها در شهر يزد در سال ۱۳۱۰ ه.ش و با احداث «خيابان پهلوي» شروع شد. "دوازده سال پس از ايجاد اولين خيابان يزد، كلنگ دومين خيابان يزد به زمين خورد و در سال ۱۳۲۲ ه.ش «خيابان شاه» كه بعد ها به نام «قيام» تغيير يافت بين «مجموعه اميرچخماق» و «ميدان شاه» احداث شد." اين اولين ضربه محكمي بود كه به بدنه ميدان خورد و آن را شكافت.

"احداث «خيابان اميرآباد»در سال ۱۳۴۱ ه.ش در حكم ضربه نهايي به ميدان بود كه منجر به تخريب تكيه شد. در سال هاي ۱۳۴۸ ه.ش تا ۱۳۵۲ ه.ش با احداث «خيابان شاه رضا» و «خيابان سيد گلسرخ»، روند تقليل ميدان به فلكه تكميل شد و بدين ترتيب از ميداني باارزش كه روزگاري عرصه تظاهرات اجتماعي بود، جز چند گوشه، چيزي باقي نماند.(دانشنامه یزدی)

در این سایت و همچنین در اینجا عکس های نابی از این میدان و حضور عزاداران قبل از تخریب رضاخانی موجود است.

علاوه بر مطلب بالا:

«حسین مسرت» پژوهشگر یزدی در گفت وگو با خبرنگار ایسنا- منطقه یزد، در رابطه با تاریخچه خیابان امام به عنوان اولین خیابان یزد، اظهار کرد: این خیابان در سال ۱۳۱۰ در زمان رضاشاه از میدان فعلی شهدا بهشتی تا ساعت مسجد جامع ایجاد شد.

وی در مورد تخریب حسینیه تاریخی شاه عباسی و تبدیل آن به میدان بعثت کنونی، بیان کرد: در سال ۱۳۱۰ همزمان با ایجاد خیابان قیام کنونی، بخش اعظم حسینیه بعثت تخریب و در سال ۱۳۵۰ به دستور پهلوی دوم جهت ایجاد بلوار امام زاده جعفر، تکیه‌ها و بخش دیگری از حسینیه شاه عباسی به طور کامل از بین رفت(سایت ایسنا)

[3] اللهم خذ بحقنا و انتقم لنا من ظالمنا فما فريت إلا جلدك و لا حززت إلا لحمك- بئس للظالمين بدلا و ما ربك بظلام للعبيد فإلى الله المشتكى و عليه المتكل فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و الحمد لله الذي ختم لأولنا بالسعادة و لآخرنا بالشهادة و يحسن علينا الخلافة إنه رحيم ودود فقال يزيد(مثير الأحزان ؛ ص۱۰۲)

فإلى الله المشتكى و عليه المعول فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و لا تدرك أمدنا و لا ترحض عنك عارها و هل رأيك إلا فند و أيامك إلا عدد و جمعك إلا بدد يوم ينادي المنادي ألا لعنة الله على الظالمين ف الحمد لله رب العالمين-(اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهرى ؛ النص ؛ ص۱۸۶)

فكد كيدك، واسع سعيك، و ناصب جهدك، فو الله لا تمحو ذكرنا، و لا تميت وحينا، و لا تدرك أمدنا، و لا ترحض عنك عارها، و هل رأيك إلا فند، و أيامك إلا عدد، و جمعك إلا بدد؟ و يوم ينادي المناد: ألا لعنة الله على الظالمين.(تسلية المجالس و زينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام) ؛ ج2 ؛ ص۳۹۰)

فإلى الله المشتكى و عليه المعول فكد كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فو الله لا تمحو ذكرنا و لا تميت وحينا و لا تدرك أمدنا و لا ترحض عنك عارها و هل رأيك إلا فند و أيامك إلا عدد و جمعك إلا بدد يوم يناد المناد- ألا لعنة الله على الظالمين(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج45 ؛ ص۱۳۵)